



در آغاز که آمدند... (صفحه ۸)

بیانه ۵۲۰ تن از فرهنگیان (صفحه ۷)

پشتیبانی از مبارزه خلق فلسطین برای رهایی تا  
آخر (صفحه ۶)

خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

صفحه آخر

صلح مسلح

صفحه آخر

## نه با انتصابات و انتخابات دروغین

## رشد جریان‌های راست و فاشیسم نو

انتخابات نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ولایت مطلقه فقیه با عبور از صافی شورای نگهبان و دخالت‌گری راس نظام در افزودن پزشک‌ها به لیست انتصابی، بنا بر گزارش‌ها با شکست کامل از لحاظ رای دهندگان روبرو شد. شصت درصد رای دهندگان در رای گیری شرکت نکردند و حتی شرکت کنندگان در مقایسه با انتخابات قبلی ریاست چا کمتر به نظر می‌رسد. ضمن اینکه این خود شکست بزرگی است برای نظام، نشانی است از اینکه توده‌های مردم همچنان به شعار "وفادار مانده‌اند. آنها بیرون رفتن از بحران کنونی را در چارچوب انتصابات مهندسی شده رژیم حاکم نمی‌دانند و با تحریم آن، برنامه فریبکارانه نظام را تحت عنوان انتخابات به

صفحه ۲

انبوه‌تر و حلقه شمار سرمایه‌داران سودجو تنگ‌تر می‌شود، تا آنجا که یک سوم از تولید و سرمایه جهانی در دست «سه گروه» (که عملاً یک گروه است) می‌باشد.

بحران‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی گریبانگیر مردم شده و زمینه‌ساز برسرکار رفتن دولت‌های ارتجاعی و فاشیستی گشته، که هم‌اکنون در چند کشور اروپایی، چون مجارستان، ایتالیا و... شاهد آن هستیم و اینان پنهان و آشکار گام در راه برقراری قوانین ارتجاعی و ضد مردمی گذاشته‌اند. دسته‌جات جوانان، از بیکاری، ناامیدی به آینده، سرگردانی اجتماعی، نداشتن آگاهی تاریخی، هویت لرزان، که از بی‌کفایتی دولتمردان و نبودن شیوه درست آموزشی و تربیتی سرچشمه می‌گیرد، شوربختانه

صفحه ۲

در این سال‌ها (به ویژه پس از فروپاشی بلوک شرق) جریان‌های راست‌گرا رشد بسیار داشته‌اند و در این دوران در کشورهای غربی بس گسترده گشته. بیشترین احزاب کمونیست و سوسیالیست ماهیت، خط و رنگ و روی خود را باخته و به نیروهای میانه و لیبرال تبدیل گشته‌اند. پس از درگذشت رهبران پرتوان و مبارز تاریخی در چند دهه گذشته، نسل نوینی بر سرکار آمد که در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، دانش و پکی بسیار متفاوت با پیشینیان هستند، و از این روی لبه شمشیر مبارزه با سرمایه‌داری لگام‌گسیخته و استثمارگر گند گشته است و با نبودن مبارزهای درست و پایه‌ای، سرمایه‌داری به گونه‌ای یک‌تاز میدان شده و از این روی شکاف میان داراها و نادارها به مرز انفجار نزدیک گشته است؛ هر روز لشکر بی‌چیزها

### سوسیالیست‌های ضد امپریالیسم

### انتصابات تحت عنوان انتخابات

بیش از صد سال حاکمیت بورژواها در ایران، با برچسب‌ها و بران‌های شاهنشاهی و اسلامی جامعه ما را به لبه پرتگاه کشانده‌اند. امروز کار به جایی رسیده که اکثریت عظیم مردم مهر باطل به این حکومت داری زده‌اند اولی را با توده‌ای ترین اقداماتی خیابانی و اعتصابات کارگری سراسری برانداختند و دومی را پس از چهل و پنج سال چنان منفرد کرده‌اند که با نیروی دستگاه‌های امنیتی، زندان و اعدام می‌توانند به حاکمیت خود ادامه دهند. در دل این روند تاریخ صد ساله، بورژواهای ایرانی حاکم برای ادامه استثمار و گسترش ارکان قدرت خود طبقه‌ای را از همان روز اول تولید کرد که مارکس به درستی تاکید کرد گورکنان آنانند. جنبش کارگری و کمونیستی ایران پس از سال‌ها سرکوب و عقب نشینی با خیزش

صفحه ۴

است. کاندیداها بایستی بعد از ثبت نام در وزارت کشور از فیلترهای شورای نگهبان گذشته و بعد از تأیید صلاحیت پا به عرصه فعالیت‌های انتخاباتی بگذارند. اما در رژیم جمهوری اسلامی نوعی ارگان سازی موازی با دولت وجود دارد که عملاً دست بالا را در تصمیم‌گیری‌ها دارد و آن هسته مرکزی قدرت در بیت خامنه‌ای است و نحوه رفتارهای سیاسی و عملی و نیز کنترل و تصمیمات کلی نظام توسط هسته مرکزی قدرت پیش برده می‌شود. معمولاً انتخابات در دولت‌های سرمایه‌داری، کاندیداها صلاحیت امنیتی و توانمندی خود را از طریق وزارت کشور کسب می‌کنند اما در جمهوری اسلامی صلاحیت‌های فوق به عهده شورای نگهبان گذاشته شده است، که جدا از صلاحیت‌های

صفحه ۳

از بس دروغ شنیدیم، ما دیگه رای نمی‌دیم

بعد از سقوط هلیکوپتر رئیسی و کشته شدن او و ۶ نفر دیگر از مسئولین دولتی بر طبق قانون اساسی بایستی بعد از ۵۰ روز انتخابات دیگری برای تعیین رئیس جمهوری جدید برگزار شود.

جدا از اینکه رئیسی حذف شده است و با یک اتفاق فنی بوده است؛ اما دولت جمهوری اسلامی سریعاً با معاون اول او محمد مخبر اوضاع را بدست گرفت و کمیسیون انتخابات وزارت کشور ۸ تیرماه را برای تعیین رئیس جمهور جدید اعلام کرد. اما این انتخابات چگونه برگزار میشود؟ کاندیداها از چه طریقی قادر به شرکت در آن می‌شوند.

چیدمان تشکیلات و نظری رژیم جمهوری اسلامی متعدد و به نوعی درهم آمیخته

# چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



## رشد جریان‌ات راست و... بشیه از صفحه ۱

عصیان خود را در تشکیل گروه‌هایی با باور به فاشیسم و نازیسم سرریز می‌کنند. بیشترین مدعیان دمکراسی و چپ اندیش بودن در احزاب کشور های غرب، به جای آنکه به تدبیر و کرداری برای پاسخ به دشواری‌های گوناگون جامعه بپردازند و راهیابی را پیشه کنند به حرفی‌های بیهوده در مجالس و ابزارهای ارتباطی اکتفا می‌کنند و برخی، در مقابل برنامه‌های تهاجمی سود و سرمایه، شیوه اغماض را بر می‌گزینند و گاه در همسویی آشکار و پنهان با آن.

احزاب بزرگ و یکپارچه چپ و دمکرات پیایی تجزیه و دچار انشعاب شده‌اند و هر یک به درسد (درصد) آرای اندک انتخاباتی از سوی مردم بسنده می‌کنند؛ برای رهبر و رهبران این گروه‌ها مهم نیست که چرا در بسیاری از کشورها حتی کمتر از نیمی از مردم به پای صندوق‌های رأی می‌روند، بلکه مهم این است که در رأس یک جریان و گروه قرار بگیرند، اینان، در راه منافع خویش، دست و پا زدن در جوی را به شناور بودن در دریای جامعه ترجیح می‌دهند، چرا که در تله خودمرکزبینی و خودشیفتگی هستند و بازده آن، خواسته و ناخواسته، آب به آسیاب پدید آمدن هر روزه و گسترده شدن گروه‌ها و تشکیلات های راست‌گرا، فاشیستی و نوفاشیستی می‌ریزند و شوربختانه این جریان‌ات ضد مردمی، هرچه بیشتر در راه اتحاد و همسویی میان خود هستند. بخش درخور توجهی از مردم (به ویژه جوانان) که به بیزاری از سیاست و سیاستمداران حاکم و سرگردانی اجتماعی رسیده‌اند، بی‌آنکه به پس‌آمدهای خانمان برانداز حکومت های راست‌گرا بیندیشند، از سر ناامیدی، آنان را گشاینده مشکلات و پاسخگو به نابسامانی‌هایی که هر روزه گریبان‌گیرشان است می‌دانند و به سود آنان رأی می‌دهند، از تاریخ پیدایش فاشیسم و پیامدهای آن کم آگاهند و چون غرق شدگانی هستند که برای نجات خود به سوی هر تکه چوب پوسیده کشتی شکسته شده در توفان دریای مبارزات گذشتگان، دست دراز می‌کنند. جایی که درخت خوبی نشکند و گل نهد، بدی و علف‌های هرزه رشد می‌کنند!

بیگمان در چند دهه گذشته سرمایه‌داری جهانی با برنامه و تبلیغات گمراه کننده به سود خویش، در بی‌خرد و گمراه کردن مردم، در راه درست زندگی، و پیشگیری از واکنش آنان در دفاع از حق خود، بسیار کوشش کرده است، اما در این میان، فقر و ستم و پایمال کردن آزادی و حقوق انسانی، بخش بزرگی از

مردم و تولید کنندگان را سخت نگران و به مرز عصیان نزدیک کرده و مبارزات کارگران و لایه‌های مردم در حال رشد است، اما، به ویژه درباره ایران، اگر سازماندهی نشود، جز پراکندگی، هرج و مرج و شکست و سرخوردگی و ناامیدی چیزی به بار نخواهد آورد و انگیزه‌ای برای توجیه‌های ارتجاعی و کوشش در سرکوب آن خواهد بود و چون گذشته‌ها روز از نو و روزی از نو. اینجاست که با توجه به پیشروتر بودن کارگران، دستمزد بگیران و لایه‌های گوناگون مردم در ایران، وظیفه همه تشکیلات‌ها و مبارزان در ایران است که به سختی برای پاسداری از دست‌آوردهای پیشینیان و ارزش‌های حقوق انسانی، به ویژه تاریخ مبارزات میهنمان، درس آموزی و خدمت به آن، دور از هرگونه گروهی گزایی و اندیشه برتری، در راه همسویی و اتحادهای آینده گام برداریم و با افزودن شیوه و ارزش‌هایی برپایه شرایط کنونی، راه نوینی را برگزینیم؛ هرچند که سوسو زدن چراغ‌هایی دیده می‌شود اما به گونه‌ای هنوز اندر خم یک کوچه هستیم؛ بایستی با اندیشه و کردار در همسویی و همبستگی با یکدیگر، در خدمت مبارزات کارگران و مردم ایران، که جدا از مبارزه ستم‌دیدگان در جهان با سرمایه‌داری و ستمگری نیست، شتاب کرد

«مرد خردمند و هنرپیشه را  
عمر دو بایست در این روزگار  
تا به یکی تجربه اندوختن  
با دگری تجربه بُردن به کار»

عباس دهقان

## نه با انتصارات و انتخابات... بشیه از صفحه ۱

چالش کشیده‌اند.

برای طبقه کارگر، برای جنبش چپ و کمونیستی و حزب ما، این انتخابات چه معنایی دارد و به این صف آرائی نمایندگان طبقاتی بورژوازی حاکم ایران چگونه باید برخورد کند؟

انتخاب بین بد و بدتر پاسخی به اوضاع و مشکلات جامعه نیست!

اوضاع بحرانی جامعه به جایی رسیده که دولت پنهان برای کشاندن مردم به پای صندوق‌ها یکی از اصلاح طلبان دست دوم را هم به جمع افزود تا با اشرافی که او به عربی دارد بتواند نقش خر دجال را در این مضحکه بازی کند و زمینه را برای گمراه کردن توده‌ها در انتخاب میان بد و بدتر فراهم سازد.

این یکی از سوپاپ‌های شناخته شده نظام بر اساس جهانبینی عمل‌گرای است که از این ستون تا آن ستون در پی فرجی هستند. در این چند دهه ی تسلط قدرت نظام ولایت مطلقه، دولت پنهان بکار گرفته است. اما طراحان این انتصارات این بار جلیلی را با چراغ و رو به کارگران و مستمندان به میدان آورده تا کالای بیشتری را به سود سرمایه‌داران بار کند و به غنیمت برد.

با توجه به روند تاریخی رشد سرمایه‌داری ایران در صد سال گذشته، ضمن توجه به ویژگی‌ها باید درک کلیت تکاملی سرمایه در کشوری نیمه مستعمره و نیمه فئودال، یعنی سرمایه‌داری شدن در دوران خیزش تعرضی سرمایه‌داری جهانی و رسیدن آن به مرحله امپریالیستی، وجود اقتصادی تک محصولی با سلطه امپریالیستی و برجسته‌تر تحت استبداد مطلقه‌ی فردی، به درستی فهمید. نتیجه چنین شرایطی در صدسال گذشته انباشت سرمایه در دست مشتی کوچک معروف به هزار فامیل به گرد استبداد فردی شاهنشاهی یا ولایت فقیه شکل گرفته است و امروز جامعه ما در جدالی میان جناح‌های بورژوازی و نمایندگان آنها در حاکمیت از یکسو و جدالی میان ستم دیدگان و استثمار شونده‌گان با کل طبقه بورژوازی از سوی دیگر درگیر است. درست بخاطر این بغرنجی اوضاع است که جهانبینی مارکسیستی، موضع راستین طبقاتی کارگری، سیاست و سبک کار پرولتری لازم است تا در این اوضاع پاسخ درستی به پرسش چه باید کرد داد.

سرمایه‌داری ایران در این صدسال گذشته در همکاری و همدستی با سرمایه جهانی با استثمار هرچه شدیدتر نیروهای کارو زحمت، غارت منابع طبیعی غنی ایران جامعه فقر زده‌ای بوجود آورده تنها راه حل انقلابی ریشه‌ای نجات دهنده است و تنها طبقه‌ای که می‌تواند توده میلیونی نود و نه درصدی را از این جهنم جمهوری اسلامی نجات دهد طبقه کارگر است، تنها انقلابی که این طبقه را به پیروزی میرساند انقلاب سوسیالیستی است که پیش شرط پیروزی آن براندازی و سرنگونی قهرآمیز قدرت سیاسی مسلح حاکم جمهوری سرمایه‌داری اسلامی، خرد کردن ماشین گسترده حکومتی آنست. توهم نسبت به انتخابات بورژوازی ایران چه شاهنشاهی و چه ولایت فقیه‌ی، بدور از هرگونه واقعیت تاریخی جامعه ماست. در این مضحکه انتخابات دو بوروکراتیک حرفه‌ای دست پرورده همین نظام با زدوبندهای درون طبقاتی خود چون ببران کاغذی خود را به نمایش گذارده‌اند. آنها هراسناک از خیزش‌های عظیم اجتماعی و از پائین در سال‌های اخیر و رشد گفتمان



## انتصابات یا انتخابات... بقیه از صفحه ۱

های دو دهه گذشته و بویژه انتخابات میان دوره ای مجلس و پشت کردن مردم به شرکت در آن نشان از عمق نفرت مردم به کل رژیم توتالیتر سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران است. جمهوری اسلامی باید برود و این حکم اکثریت مردم ماست. آب و رنگ دادن به نمایش انتخاباتی هم نمی تواند چهره واقعی این انتصابات را بپوشاند.

در ۲۰۰ سال گذشته ضعف های اساسی انتخابات پارلمانی خود را نشان داده است. در این نوع انتخابات معیارهای طبقاتی (تسلیم به قدرت، وضع مالی بسیار خوب، عدم جواب گویی به انتخاب کنندگان، شرکت در زدو بندهای سیستم های دولتی، سوء استفاده و دزدی های عظیم از بودجه ها و رانت های دولتی ....) نشان داده است که پارلمان های انتخاباتی سرمایه داری هیچ کاری بجز تامین فضای کسب و کار و سود برای سرمایه داری انجام نداده و انتخاب کنندگان نردبان های بالا رفتن کاندیداها از شانه های آنان است و نقش دیگری در دولت نداشته و نخواهند داشت. انتخابات اجازه می دهد که تعداد دیگری از عناصر طبقه حاکم ایران برای مدت معینی که ۴ سال است قدرت را برای تامین منافع نظام حاکم بدست بگیرند.

قبل از انتخابات قول و وعده و وعید و فضای کمی بازتر از گذشته در جهت تحمیق و ترغیب انتخاب کنندگان به شرکت در انتخابات به یک سنت تبدیل شده و جلو می رود و بعد از انتخابات (یک ضرب المثل ایرانی هست که می گوید خورش که از پل گذشت، خدا را بنده نیست) دیگر کسی با انتخاب کنندگان کاری نداشته و وظیفه رسمی و قانونی که بایستی نماینده منافع انتخاب کنندگان و جوابگوی آنان باشد تغییر پیدا می کند و نمایندگان مجالس بایستی هرچه بیشتر به عناصر بی خاصیت و آرام و تسلیم طلب برای حاکمیت تبدیل شوند. منتخبین دیگر جوابگوی انتخاب کنندگان خود تا انتخابات آینده نیستند. ولی برعکس هر گونه زاویه و مخالفت با طرح ها و برنامه های هسته مرکزی قدرت سریعاً با یک ماده قانونی به نام "عدم صلاحیت" به بیرون از قدرت پرتاب می شوند. این باعث می شود که نمایندگان در هر لحظه جوابگوی قدرت و نه مردم باشند. به همین علت، اینکه کدام یک از کاندیداها در نمایش انتخاباتی، به ریاست جمهوری برسد، هیچ تاثیری در سیاست های کلان رژیم ندارد و در این نوع انتخابات مهندسی شده، توطئه برای حذف رقبا، دادن رشوه، صرف پول های گزاف و پارتی بازی، از رفتارهای بسیار رایج نهادهای انتخاباتی و کاندیداهاست. رفتارهای ذکر شده نشان می دهد که انتخابات پارلمانی دیگر جوابگوی مناسبات میان مردمی که خواهان شرکت در سرنوشت خویش از طریق انتخابات

امنیتی بطور سیستماتیک انگیزاسیون دولتی را جلو می برد و با تمام این موانع نهایتاً کاندیداها بایستی توسط خامنه ای تأیید ضمنی بگیرند. در تمام دولت های سرمایه داری پذیرش نظم حاکم از شروط اصلی شرکت در انتخابات است. اما در جمهوری اسلامی علاوه بر پذیرش رژیم اسلامی بایستی به اصل ولایت فقیه و... معتقد و به آن پایبند باشی. در واقع جمهوری اسلامی به دنبال افراد صالحه برای اداره مملکت نبوده و خواهان حفظ دایره قدرت بصورت دائمی است. شورای نگهبان از یک طرف با تکیه به نهادهای اطلاعاتی و امنیتی و از طرف دیگر با تکیه بر تأیید بیت خامنه ای عملاً هیچکاره و ماشین امضا است. نهادهای دیگری مانند مجلس خبرگان، مجمع شورای تشخیص مصلحت نظام و مجلس شورای اسلامی از همین دست هستند. گوش به فرمان های قدرت مطلقه و این در نظام دولتی ایران ید طولانی دارد. نتایج این روند تأیید صلاحیت جنایتکارترین و بدنام ترین عناصر و مدیران دولتی است. اکثر دارای مدارک دکترای تقلبی، بیسواد، کارچاق کن، از عناصر مهم در سرکوب جنبش های اخیر، ید طولانی در زدو بند در دزدی ها و اختلاس های عظیم دولتی و... از اهم آن ساختار و سیستم حکومت مطلقه است که در یک دایره بسته عناصر بصورت دایره وار پست ها و موقعیت های متعدد دولتی را عهده دار می شوند، حتی اگر بدترین سوابق کاری را داشته باشند.

نظام استبداد مذهبی در ایران در ۴۵ سال گذشته با مهندسی و چیدمان کادرهای بله قربان گو به هسته مرکزی قدرت عملاً انتخابات را به انتصابات تبدیل کرده که از طریق نمایش با صندوق های رای جلو می برد. روند تاکنونی نمایش های انتخاباتی وقاحت کاندیداها را در دروغ گویی و وعده های سرخرمنی به مردم، نشان از ادامه وضع موجود، افزایش فاصله طبقاتی، سرکوب زنان و کارگران و... ادامه همه عوامل و سیاست های موجود در ابقای هیئت حاکمه و سیاست های کلان خامنه ای است. البته با و یا بدون وعده وضع و شرایط اجتماعی با بودن جمهوری اسلامی و کلا رژیم سرمایه داری و انتخاباتی از این نوع حل نخواهد شد.

گرم کردن تنور نمایش انتخاباتی دیگر اتفاق نخواهد افتاد. رژیم مجبور است که با ترفند و فشار از نیروی بوروکراسی و امنیتی و نظامی خود همچون گذشته کمک بگیرد. جنبش

سوسیالیستی میان کارگران متشکل و پیشرو، شکننده در برابر اعتصاب رو به گسترش کارگری بعنوان نیرویی تعیین کننده در جدال آلترناتیوهای پیش رو بین دو راه و دو آینده کاملاً متفاوت سرمایه داری یا سوسیالیسم، کسی را به میدان گسیل کرده اند که ظاهری پاک و عابد و مسلمان داشته باشند. یکی را مدافع دموکراسی جلوه میدهند و دیگری را طرفدار عدالت و مستضعفان و کارگران. اما هر دو از درون این نظام برخاسته و برای حفظ آن به شیوه خود تلاش می کنند. هر دو جناح طرفدار حفظ نظام سرمایه داری، یکی با علم پاره پاره طرفداری از کارگران و محرومان که خمینی در استانه انقلاب ۵۷ بلند کرده بود ولی در خفا در همان محل اقامتش در پاریس با پرفسور کاتن عضو پنهان سی ای ای در حال مذاکره برای رسیدن به قدرت سیاسی بود و دیگری با مدافع آزادی ها که البته نه تا آن حدی که خمینی قول می داد و گفت خدعه کرده بوده، به میدان آمده اند. دولت پنهان که در انتخابات قبلی راه یکدست کردن جناحی را در پیش گرفته بود این بار تاکتیک ورود اصلاح طلبان را در پیش گرفته است.؟ پاسخ به این پرسش چیزی جز سردرگمی دولت پنهان، عمگرایی محض آنها و فشار مستقیم امپریالیسم آمریکا در مذاکره با جمهوری اسلامی برای مصالحه و عادی کردن روابط به امید بر داشتن تحریم ها نیست. آموزش های تاریخی جنبش کارگری جهانی، تجربه صدساله جنبش پرافتخار کمونیستی و کارگری ایران به ما درس های گران بهایی را میدهد که در چنین اوضاعی چکار باید کرد:

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است؛

باید متشکل شویم، باید یکی شویم و برای انقلابی از پائین بدست توده های میلیونی - ستمدیدگان و استثمار شوندهگان، برای نظامی شورایی که هیچ بودگان در آن هر چیز گردند تدارک ببینیم.

نه با انتصابات و انتخابات دروغین بورژوازی و تحت استبداد ارتجاعی مطلقه ولایت فقیه نه به نمایندگان و نامزدهای اصلاح طلب و اصول گرا

سرنگون باد نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی  
زنده باد سوسیالیسم

حزب رنجبران ایران

**شرکت در نمایش انتخاباتی یعنی تأیید حاکمیت جنایت و استثمار**



مختلف رژیم را با رقابت‌های انتخاباتی با احزاب دیگر کشورها مقایسه می‌کنند. این مقایسه در عین اینکه مضمونی به یکدیگر خیلی نزدیک هستند؛ ولی تفاوت آنها در حضور احزاب و نه جناح‌ها در جامعه است. بهر صورت رای دادن و ندادن در نمایش انتخاباتی عمومی که قبلا حتی افرادش از طریق خامنه‌ای و شورای نگهبان تعیین شده است، تاثیر در سرنوشت جامعه نخواهد داشت. در انتصابات گذشته مردم با تجربه‌گیری از انتصابات رژیم به نام انتخابات به آن پشت کرده‌اند. اما تحریم انتخابات صرف، کافی نیست. بدون اعتراض به برگزاری انتصابات به نام انتخابات مردم، بدون اعتراض به نبود احزاب سیاسی و..... رژیم این فرصت را پیدا خواهد کرد که این نمایش را تکرار کند.

نمایش انتخاباتی رژیم را به اعتراض فعال تبدیل کنیم  
زنده باد دموکراسی شوراهای کارگران و زحمتکشان  
سرنگون باد رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی

### سوسیالیست‌های ضد امپریالیسم .... بقیه از صفحه ۱

جنبش‌های کارگری و اجتماعی در دو دهه گذشته، با جمع‌بندی از تجارب طولانی خود و تاکید روی تلفیق تئوری با عمل و جستجوی حقیقت بر اساس واقعیات جامعه ایران با درایت تر از گذشته در حال رشد است. این صف آرای طبقاتی و سیاسی تعیین کننده ترین مداریست که هر فعال کارگری و هر انقلابی بر اساس آن می‌تواند به امر سازماندهی بپردازد و همچنان چون گورکنی آگاه و ماهر برای تحقق وظیفه تاریخی خود عمل نماید.

با تمام سانسورها و بگیر و به بندها برای جلوگیری از پخش ادبیات مارکسیستی در سطح دانشگاهی و در محفل روشنفکری گفتمان آلترناتیو کارگری و سوسیالیسم هر روز بیشتر به گفتمان عمیق تری در میان کارگران و نسل جوانی که به میدان آمده‌اند تبدیل می‌شود. قدرت و پویایی این دو جریان تکامل یابنده در اینست که بر بستر شرایط اجتماعی جامعه که فقر و بدبختی گریبان گیر اکثریت مردم است از یکسو و بحران ساختاری سرمایه داری جهانی و افول قدرت امپریالیسم از سوی دیگر در حال تکامل است. هر کجا ستم و استثمار هست، مقاومت و مبارزه هم موجود است تنها سازماندهی این نیروی مقاومت و مبارز است که باید محکم در دست گرفته شود. برنامه سیاسی حزب ما سال‌هاست برای تقویت و پیروزی طبقه کارگر و سوسیالیسم به

اواخر و بعد از دوران ریاست جمهوری مورد حملات لفظی رژیم واقع شده‌اند ۳- بیشتر آنها یا در جنایات، سرکوب و کشتارها بصورت شخصی دست داشته و یا به سرکوب‌ها کمک کرده‌اند. ۴- همه آنها تسلیم بدون قید و شرط هسته مرکزی قدرت (بیت خامنه‌ای) بویژه در دوران ریاست جمهوری خود بوده‌اند. ۵- اکثریت آنها از مدارک واقعی دانشگاهی برخوردار نبوده و با فشار و زود بند مدارکی برای خود تهیه کرده‌اند. ۶- آنها از توانمندی سازماندهی و تصمیم‌گیری بشدت ضعیفی در عرصه‌های اجتماعی برخوردار بوده‌اند و هیچگاه قادر به تنظیم برنامه‌های سیاسی و اقتصادی کارایی نبوده‌اند.

بررسی کاندیداهای از فیلتر گذشته و تأیید صلاحیت شده این دوره ریاست جمهوری، نشان از ادامه سیاست‌های گذشته نظام دارد. همه از مدیران متوسط به بالای ۴۵ سال گذشته نظام در عرصه‌های امنیتی، سیاسی و اقتصادی هستند که باعث وضعیت ویران کنونی در جامعه ایران شده است. هر کدام از کاندیداهای از فیلتر گذشته شورای نگهبان انتخاب شوند، تأثیری متفاوت در سیاست و عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی در ایران نخواهند داشت. حتی نزدیکترین عناصر رژیم هم قادر به پوشاندن این موضوع نیستند که هر یک از کاندیداها که از صندوق‌های رای بیرون کشیده شوند، یک امضاء کننده اوامر و یا آبدارچی خامنه‌ای بیش نیستند.

نبود سازمان‌های سیاسی، تشکلات مستقل اجتماعی، مدیاهای اجتماعی مستقل و آزاد، دست رژیم را برای ایجاد توهم زدایی و فریب هرچه بیشتر باز کرده است. آنچنان که حتی پرونده‌های جنایت‌های این نامزدان پست ریاست جمهوری را پرده پوشانی می‌کنند. ما با کسانی مانند پورمحمدی از اعضای هیئت مرگ در قتل عام زندانیان سیاسی و قالیباف چماق کش رژیم علیه جنبش دانشجویی و... روبرو هستیم.

شکست سرمایه‌داری و رشد بحران اقتصادی در اکثر نقاط جهان حکومت‌های سرمایه‌داری را بطرف راست و فاشیسم سوق داده است. تمامی دولت‌ها و عناصر و احزاب دولتی از این گرایش جهان تاثیر گرفته‌اند، آنچنان که حتی در شخصیت سیاستمداران عصر حاضر هم تاثیر گذاشته است. اگر در گذشته رهبران و سیاستمداران دولت‌های بورژوازی از متفکرین و عناصر برجسته اجتماعی بودند، امروزه جای آنها را افرادی گرفته‌اند که از سقوط شخصیتی و عدم توانمندی اجتماعی برخوردارند. مقایسه کنیم جورج بوش پسر را با ابراهام لینکلن، دکتر مصدق را با احمدی نژاد و ملک الشعراى بهار را با آخوند رسایی. برخی‌ها رقابت‌های انتخاباتی جناح‌های

هستند نبوده و اکثریت جامعه قادر به کنترل دولت و منتخبین خود نیستند. نهادهای پارلمانی به عنوان نهادی عقب مانده نسبت به دنیای جدید دیگر قادر به ایجاد فضای دموکراتیک در جامعه نبوده و برعکس تبلیغات دولت‌های سرمایه‌داری، نمایندگان مردم نیستند. نهادهای دیگر دولتی که جوابگوی مجالس مقننه هستند وضعیت بسیار بدتری دارند و درهم آمیختگی تمام نهادهای فوق دست مردم را از قدرت سیاسی کوتاه کرده و اجازه دخالت آنها در تصمیمات گرفته شده را کم رنگ و یا بی اثر می‌کنند.

حال با چنین عملکردی باید حزب سازی‌های کاملا فرمایشی، کنترل قدرت بصورت طولانی مدت در دست یک یا دو حزب حتی بیش از صدسال، هم یاد کرد که مزیدی بر علت هم شده و قوانین دموکراسی پارلمانی را به یک نمایش تبدیل کرده است. با تمام تبلیغات و قیل و قال‌های روزهای اواخر انتخابات و صرف پول‌ها و فضاهای احساسی و دو قطبی سازی‌های بی محتوا، منتج از ادامه سیاست‌های گذشته با سایه روشن‌هایی در حداکثر نتایج خواهد بود. این نوع انتخابات در سرتاسر جهان با شکست روبرو شده و هر روز شرکت کنندگان در این انتخابات‌های نمایشی کم و کمتر می‌شود. اما نوعی از دموکراسی جدید که عملا قادر به شرکت مردم در سرنوشت خویش و بهره‌گیری حداکثری از توان و خواست‌های مردم در قدرت دولتی است، بیش از صد سال است که به آلترناتیوی مترقی در برابر دموکراسی پارلمانی و سرمایه‌داری تبدیل شده است. آنهم آلترناتیوی شورایی است که نقش و تاثیر مردم را در سرنوشت خویش بصورت مستقیم و بدون واسطه تحقق می‌بخشد. در انتخابات شوراها به عنوان تشکلات اکثریت کارکنان و بویژه کارگران جامعه انتخاب شوندگان در هر زمان که نتوانند جوابگوی خواست‌های کارکنان جامعه باشند خلع و افراد دیگر انتخاب خواهند شد. منتخبین شوراها بصورت مستقیم جوابگوی و نماینده مردم در اعمال اراده آنها در تعیین سرنوشت جامعه و تصمیمات منبعث از آن هستند.

ادعای رژیم اسلامی برگزاری دائمی انتخابات در ۴۵ سال گذشته بوده است و آنرا نشان دهنده تأیید خود از طریق انتخاب عناصر صالحه می‌داند. باز هم برگردیم به انتخابات جمهوری اسلامی که در ۸ تیرماه برگزار می‌شود. تجربه ۴۵ سال گذشته در برگزاری انتخاب ریاست رژیم اسلامی نشان می‌دهد که ۱- انتخاباتی کاملا مهندسی شده بوده است و تعداد انگشت شماری از آنان نظر خامنه‌ای را به عنوان رهبر نظام تأمین نکرده‌اند. ۲- تمامی ریاست جمهوری‌های ایران بعد از انتصابات با شخص خامنه‌ای کمی زاویه پیدا کرده و در



امر وحدت کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و ایجاد حزب کمونیست سراسری و متحد به عنوان وظیفه ای مبرم می پردازد. مبارزه بیش از صد سال طبقه کارگر ایران و پیشقراولان آن نشان میدهد که راه راستین برای ایجاد یک حزب سیاسی متحد و یکی شده بر اساس همین دو محور است و هر روز بیشتر شرایط برای رشد این دو محور اساسی تکامل انقلابی بهتر می شود. البته بهیچوجه نباید دچار پوچیسم و هیجان انقلابی شویم. بورژوازی و خرده بورژوازی ایران همدست و همراه با امپریالیسم و سرمایه جهانی دشمنان قسم خورده طبقه کارگرند و به آسانی صحنه را ترک نمی کنند.

نه به سوسیالیست‌های ضد امپریالیست و نه به سوسیالیست‌های ضد اسلام سیاسی دو جریان نظری در مسیر سازماندهی مستقل طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی اخلاص می کند و باید هوشیارانه به نقد آن پرداخت.

بررسی پیروزی‌ها و شکست‌های انقلابات آزادی بخش و پرولتری نشان میدهد اصول و خط مشی عمومی و برنامه هنگامی به نیروی مادی توده‌ها برای تغییر تبدیل می شود که حزب پیشرو طبقه کارگر فعالانه بتواند سیاست‌های خود را در میان توده‌ها برد و صحت و سقم آنها را در عمل بسنجد. اوضاع سیاسی بخرنج جهان رشد تضادها بویژه گرایش افولی قدرت اقتصادی و سیاسی ابرقدرت بلامنازع جهان، تضاد میان جناح‌های سرمایه داری ایران که یکی پرو غرب جلوه می کند و دیگری ضد امپریالیست، هرج و مرجی در صف آراییی مبارزات جاری میان طبقات و گرایش‌های وابسته به آن بوجود آورده است که انحرافات جاری در جنبش کارگری و سوسیالیستی را می توان در متن چنین اوضاعی از یکسو و نقش قشر پر نفوذ خرده بورژوازی از سوی دیگر توضیح داد. نقش اساسی این دو انحراف بهم زدن گرایش وحدت طلبانه در حال رشد در جنبش چپ و کمونیستی برای ایجاد حزب کمونیست متحد و سراسری از یک سو و تفرقه در میان توده‌ها و طبقه کارگر که اقتصاد اسلامی و اسلام سیاسی چیز جدا بافته ای از سرمایه داری است و در نتیجه راه کارگری و سوسیالیستی انحرافی است و باید راه و چاره دیگری را دنبال کرد پیشنهاد می کنند. این قشر پر نفوذ پس از انقلاب ۵۷ آنقدر نقش پر رنگی در قدرت سیاسی داشته که بعضی‌ها را بر آن داشته که حکومت جمهوری اسلامی را حکومت خرده بورژواها یا اقتصاد آن را استثنائی "اقتصاد اسلامی" ارزیابی می کنند. روشنفکران خرده بورژوازی ایران که نقش فعالی در پیشقراولی حفظ و آرایش بورژوازی ایران را در این چند دهه پس از انقلاب ۵۷ بعهده داشته و در این سال‌ها اساسا سگاندار کشتی بحران زده حکومت

سرمایه داری ایران هستند، تنها با زندان و شکنجه و اعدام به جنگ نیروهای وفادار به طبقه کارگر و کمونیسم نرفته اند بلکه در جبهه ایدئولوژی و خطمشی سیاسی و سبک کاری هم بسیار فعال عمل کرده اند. واعظان هر جمعه‌ها بر منبرند، مؤذن‌ها و نوحه خوانان در دور افتاده ترین مناطق مشغول تبلیغ و یارگیری برای حفظ نظام، از فردای انقلاب آنها به فرمان خمینی به براندازی شوراهای کارگری که از بطن انقلاب و جنبش‌های توده ای سربلند کرده بود پرداختند و به اصطلاح شوراهای اسلامی را جایگزین کردند و آنچه امروز به عنوان نظام اقتصادی در ایران می بینیم چیزی جز یک اقتصاد سرمایه داری استثمارگر نیست. دعوی کنونی جناح‌های حاکمیت و اپوزسیون بورژوازی بر سر ادامه شکل حکومتی و اداره حفظ نظام برده کشی است. مبارزه درون حکومتی در خلاء صورت نمی گیرد؛ در این چند دهه کل جامعه از جمله طبقه کارگر و احزاب سیاسی چپ و کمونیست را در بر گرفته است. مبارزه بر سر اینست که طبقه کارگر می تواند به طبقه ای مستقل با سیاست و برنامه سیاسی خود تبدیل شود و زنجیرهای سلطه بورژوازی و سرمایه داری جهانی را پاره کند یا نه؟

رشد دو جریان به اصطلاح چپ یکی چپ ضد امپریالیستی و دیگری چپ ایدئولوژیکی که مبارزه علیه اسلام سیاسی را وظیفه مرکزی سیاسی سوسیالیست‌ها می داند بدون شک به دامن زدن به این اغتشاش کمک می کنند. هردوی این دو گرایش در این صد سال گذشته در صفوف جنبش چپ اخلاص کرده است و تازگی ندارند. وجود آنها ناشی از برنامه ریزی دستگاه‌های امنیتی نیست همانطور که در بالا اشاره شد از ماهیت صف آرائی طبقاتی و مبارزه طبقاتی بر می خیزد و ریشه در وجود نیروهای خرده بورژوا در صفوف نیروهای چپ و کمونیست دارد. در جنبش کارگری و چپ و کمونیستی ایران از همان آغاز تشکل یابی طبقه کارگر این دو انحراف در زمان‌های مختلف جان گرفته اند و خسارات زیادی به تکامل جنبش زده اند. حزب رنجبران ایران هم از این جریان بری نبوده است.

بگذارید از جمع‌بندی کنگره دوم حزب که در سال ۱۳۶۳ یعنی چهل سال پیش در کردستان که در ده چخماق با موفقیت بر گزار شد، در باره انحراف یازده ماهه راست شروع کنیم. سند کنگره دوم چنین می گوید:

و مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع بوجود آمد و در صفوف آن کادرها و اعضای با تجربه مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن بودند از همان آغاز حتی در کنگره اول انتقاد از تزه‌های اساسی کنگره شروع می شود و تدریجا در جریان عمل انتقادات قوت می گیرند. در ارگان‌های رهبری بازتاب می یابند تا اینکه بالاخره پلنوم پنجم کمیته مرکزی (بهمن ۵۹) بطور آشکار حزب را در تقابل با جناح بورژوازی مسلط در حاکمیت قرار می دهد و سیاست مشت در مقابل مشت و مبارزه قهرآمیز را مطرح می سازد؛ ما مطالعه کامل این سند را در سایت حزب رنجبران ایران پیشنهاد می کنیم در اینجا تنها بخشی که علل تئوریک انحراف را برجسته می کند را می آوریم:

\* پر بها دادن به امپریالیسم تا حد قرار دادن آن در سطح تضاد عمده و کم بها دادن به مبارزه طبقاتی درون جامعه.

\* نادیده گرفتن ماهیت طبقاتی بورژوازی ملی (بویژه جناح مذهبی آن) و کم بها دادن به جنبه‌های ضد کمونیستی و دموکراتیک آن.

\* تاکید یک جانبه روی وحدت با بورژوازی ملی و پیروی از سیاست همگرایی طبقاتی و در نظر نگرفتن تضاد پرولتاریا با بورژوازی ملی به عنوان جنبه غالب و مناسبات این دو طبقه.

\* طرح تئوری فازی در انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری بورژوازی ملی و از این طریق نفی هژمونی پرولتاریا و مبارزه آن برای کسب قدرت سیاسی در این فاز.

.....  
با اینکه این گرایش انحرافی راست در درون جنبش چپ ایران بر اثر سیاست سرکوب ضد کمونیستی حاکمیت و گرایش آشکار حاکمیت به اقتصاد نئولیبرالی و ضد کارگری در این چند دهه در میان چپ‌ها طرفداری نداشت اما در سطح جهانی بویژه در کشورهای متروپل امپریالیستی همچنان موجود بود اما در چند سال اخیر با خیزش جنبش‌های ضد امپریالیستی در کشورهای پیرامونی، با بیرون آمدن چین به عنوان یک کشور مقتدر جهانی و ایستادن در برابر امپریالیسم آمریکا و همسو شدن سیاست خارجی رژیم ایران با کشورهای جنوب و مهمتر مقاومت جانانه نُه ماهه خلق فلسطین علیه صیهونیسم نسل کش اسرائیلی بویژه جنبش‌های عظیم دانشجویی در کشورهای اروپایی و آمریکایی زمینه را برای رشد چپ‌های ضد امپریالیسم فراهم ساخته و در ایران ما دوباره سر بلند کرده است.

از سوی دیگر در برابر این گرایش انحرافی راست به اصطلاح سوسیالیست‌های ضد امپریالیست است، گرایش راست سیاسی دیگری که "اسلام سیاسی" حاکمیت را با رشد جنبش زن زندگی آزادی و مبارزه با حجاب اجباری زمینه‌های رشد یافته است

## رشد راست گرایی یعنی رشد جنگ طلبی بین‌المللی



برجسته جلوه میدهد. هر دوی این انحراف ها به مبارزه طبقاتی، سازماندهی طبقاتی پرولتاریا کم بها میدهد. حاکمیت جمهوری اسلامی با استقرار نظام مطلقه فقیه، کشتار دهه شصت، با اجرای قوانین زن ستیز در این چهار و پنج دهه چنان عمل کرده است که بعضی ها را به این نتیجه رسانده که مشکل ایران اسلام است. از سوی دیگر بعضی ها ضدیت جمهوری اسلامی با آمریکا و تقویت نیروهای محور مقاومتی زیر بال رژیم جمهوری اسلامی را در منطقه به حساب ملی گرایي نظام می گذارند و چنان وزنه ای بدان میدهند که عملن به دنباله روان بورژوازی تبدیل شده اند. این دو انحراف خط مشی در صفوف چپ تازگی ندارد. پیچیدگی سرمایه داری شدن ایران پس از تبدیل شدن آن به کشوری نیمه مستعمره و نیمه فئودال، از همان روزی که طبقه کارگر ایران خود را سازمان داد با انقلاب سوسیالیستی اکتبر و با کارگران بلشویک روابط تنگاتنگی برقرار کرد. مناسباتی بر محور مبارزه - وحدت بر سر دو سرنوشت متفاوت برای مردم میان سه گرایش فعال سیاسی شکل گرفت و تا به امروز ادامه دارد: شیعگری و اسلام گرایي، ملی گرایي و سوسیالیستی. هردوی این ارزیابی ها بدور از ماهیت نظام سرمایه داری کنونی جامعه ایران است.

واقعیات امروز جامعه کنونی ایران نشان میدهد نه تنها زیر بنای اقتصادی ایران سرمایه داریست بلکه رو بنای جامعه هم بورژوازی است تا اسلامی. امروز در ایران طبقه در برابر طبقه قرار گرفته است. اکثریت عظیم توده های استثمار شونده در برابر مشتی کوچک استثمارگر و ستمگر. دولت ولایت فقیه که دربرگیرنده بوروکراسی و مجموعه زندان و نیروهای نظامی آنست در خدمت حفظ نظام سرمایه داریست.

مارکس هیچگاه جهاد علیه دین را پیش نکشید بلکه شب و روز وقتش را صرف سازماندهی طبقه کارگر و نوشتن کتاب سرمایه کرد. کتاب سرمایه او عنوان "نقد اقتصاد سیاسی" است نه نقد اسلام سیاسی و مسیحیت و یهودیت.

مبارزه طبقاتی بر اثر ناموزونی رشد اقتصادی، وجود تولیدات نفت و گاز که همچنان نقش اساسی را در تولید به عهده دارد، مالکیت متمرکز مافیایی یا انفال و دخالت گری قدرت های امپریالیستی همچنان بر مسیر سخت و بخرنجی کسان کسان به پیش می رود. تنوع نوع تولیدی و مالکیت با استبداد مطلقه فردی همراه روبنای ایران شهری و شاهنشاهی، اسلامی و شیعگری معجونی از حکومت مداری بوجود آورده است که تعیین شفاف مرزبندی شده میان طبقات، چشم بعضی ها را کدر می کند.

درست است که در مقیاس جهانی مبارزه علیه امپریالیسم به تضاد عمده تبدیل شده است ولی چگونگی حل این تضاد طبق شرایط هر کشور متفاوت است. در کشوری مثل ایران که سرمایه داری آن پیوند ناگسستنی با سرمایه داری جهانی دارد و نظام کنونی ادامه دهنده همان نظام سرمایه داری دوران پهلویست، مبارزه علیه سرمایه داری خودی است که به امر مبارزه علیه امپریالیسم در سطح جهانی هم کمک می کند. همانطور که حزب کمونیست چین مدرنیزه کردن جامعه سوسیالیستی چین را وظیفه عمده جامعه قرار داده است. پرولتاریا و کمونیست های ایران امروز که مردم کارد به استخوانشان بر اثر استثمار و ستم همه جانبه حاکمیت رسیده است وظیفه عمده سازماندهی توده ها و ایجاد حزب کمونیست متحد در پیوند با جنبش کارگری برعهده دارند. وظیفه ای که استقلال طبقه کارگر باید چون مردمک چشم حفظ شود و بدور از هرگونه دنباله روی از بورژوازی حاکم و همسویی با بورژوازی پرو غربی باشد.

سرنگون باد نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی

پیروز باد جنبش پر عظمت کارگری ایران مرگ بر امپریالیسم

زنده باد سوسیالیسم

محسن رضوانی

## پشتیبانی از مبارزه خلق فلسطین برای رهایی تا آخر

حزب رنجبران ایران وفادار به شعار "پرولتاریا ی جهان و خلق های ستمدیده متحد شوید" در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری در جهان، در این سال های طولانی، استوار در سمت مقاومت خلق فلسطین ایستاده است و امروز با مرزبندی با گرایش سیاسی اسلامی حماس، از جنبش مقاومت خلق فلسطین پیگرانه پشتیبانی کرده و نسل کشی کنونی اسرائیل را در غزه محکوم می کند. مقاومت خلق فلسطین در غزه امروز به یکی از پر قدرت ترین نیروهای اجتماعی اعتراضی علیه صهیونیسم و امپریالیسم در سراسر جهان تبدیل شده است. وظیفه جنبش کارگری و کمونیستی است که به این جنبش عظیم کف خیابان ها به پیوند و در پیشاپیش

آن حرکت کند. تفاله های راست رژیم سابق به سرکردگی رضا پهلوی وقیحانه در سمت نسل کشان اسرائیلی ایستاده، در متینگ های پرو اسرائیل شرکت کرده و با همکاری با اسرائیل و دستگاه های امنیتی آن، از حمله احتمالی اسرائیل به ایران پشتیبانی می کنند.

طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و سوسیالیستی ایران که مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی و نظام جمهوری اسلامی را توأمأ هدایت می کند، در این اوضاع پیچیده جنگی و خطرناک منطقه وظیفه دارد ضمن مبارزه با اپوزسیون راست پرو اسرائیلی، خطمشی مستقل طبقاتی خود را به میان توده های وسیع مردم برد. جهان بینی ما و اصل اساسی کمونیستی تاکید دارد که هر جا و هر زمان کارگران و توده های ستمکش علیه استثمارگران و ستمگران مقاومت می کنند، وظیفه پشتیبانی و شرکت فعال برای پیروزی آن است. آنها سالهاست طبق شرایط مشخص فلسطین در مقابله با دشمن صهیونیستی که کمر به پاکسازی خلق فلسطین بسته برای اتحادی پایدار در کلیه مناطق اشغالی میان گرایش های سیاسی اسلامی، دموکراتیک و کمونیستی با حفظ استقلال خود با موفقیت فعالیت می کنند. سابقه این فعالیت مشترک به دو دهه پیش بر می گردد. عملیات نظامی امروز در غزه و کرانه باختری توسط ستاد مشترکی که شامل همه گروه های نیروهای مسلح است هدایت می شوند.

دو قرن مبارزه پرولتاریا برای براندازی نظام سرمایه داری، بیش از ۱۷ دهه از انتشار مانیفست حزب کمونیست و در کشور ما بیش از صدسال مبارزه متشکل طبقه کارگر نشان میدهد که هیچ راه راست و مستقیمی بدون سختی و بخرنجی برای رسیدن به اهداف سوسیالیستی و کمونیستی موجود نیست و طبقه کارگر مجبور است در این مسیر وسیعترین نیروی ممکن را با خود همراه کند و دشمنان خود را تا حد ممکن منفرد سازد. پیروزی دو انقلاب عظیم توده ای به رهبری احزاب کمونیست - انقلاب اکتبر در روسیه در سال ۱۹۱۷ و انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ درست بدان علت پیروز شدند که طبقه کارگر از طریق حزب سیاسی پیشرو خود توانست اکثریت عظیم توده ها را به طرفداری از شعارها و برنامه خود برانگیزاند. این کار سخت و بخرنجی بود که زمان طولانی را طلب می کرد و یک شبه انجام نمی شد.

امروز در جنبش خلق فلسطین گرایش های مختلفی موجود است که دو سرنوشت متفاوتی را برای رهایی پیشنهاد میدهند

## زنده باد جنبش انقلابی فلسطین



۶- برخی بر این باورند که هم میشود در انتخابات شرکت کرد و هم به اعتراضات با راهبرد مقاومت مدنی ادامه داد. اما این ادعا اگر برای فریب مردم نباشد باید گفت ادعایی است بسیار نادرست. زیرا منطق مقاومت مدنی یعنی اینکه حکومت طبق قواعد رسمی اجازه تغییر و مطالبه گری نمی دهد و شهروندان ناچار میشوند خارج از قواعد رسمی و با تکیه بر قدرت حاصل از همگرایی و انسجام به خواست و مطالبه خود دست پیدا کنند. اما مشارکت در انتخابات یعنی پذیرش این موضوع که راه قانونی و رسمی اعمال نظر و مطالبه گری باز است. به همین دلیل مشارکت در انتخابات بدون اینکه هیچ دستاوردی داشته باشد به شدت موجب تضعیف و شکاف در صفوف معترضان میشود.

۷- این دلیل آخر کاملاً معطوف به این نظر اصلاح طلبان است که پزشک‌های در مقاطع حساس که مردم سرکوب شدند از مردم حمایت کرده است. و برای اثبات این مدعا به نطق ۵ دقیقه ای هفتم تیر ۸۸ پزشک‌های در مجلس و نامه اول مهر ۱۴۰۱ درباره مرگ مرحوم مهسا امینی و چند برنامه تلویزیونی و مصاحبه با خبرنگاری‌ها اشاره میکنند. در حالیکه اگر فیلم آن سخنرانی را مشاهده کنید و یا نامه اول مهر را بخوانید حتی در یک جمله آن به کشته شدن مردم در خیابان اشاره نمیشود. اما بر فرض قبول این مدعا آیا در طول ۱۶ سال نمایندگی مجلس وقتی طبق اصل ۸۴ "هر نماینده در برابر ملت مسئول است و حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اظهار نظر نماید" آیا ایشان در طول همه این سالها از اخراج کارگران، معلمان، اساتید و دانشجویان معترض بی اطلاع بودند؟ آیا در طول همه این سالها از زندانی شدن فعالان صنفی، سیاسی، رسانه ای و دانشجویی بی اطلاع بودند؟ آیا بعنوان یک نماینده مجلس و پزشک متخصص علت مرگ مهسا امینی که خودشان شفاف سازی درباره آنرا ضروری و منتج به جلوگیری از هزینه‌های بیشتر عنوان کردند را پیگیری کردند؟ اگر مردمی بودن یعنی یک سخنرانی، یک نامه، یک برنامه تلویزیونی و مصاحبه با یک خبرنگاری که نتیجه مردمی بودن ایشان در دولت هم از هم اکنون مشخص است. ما امضا کنندگان این بیانیه براساس این ۷ دلیل شرکت در انتخابات را ولو با فرض پیروزی کاندیدای اصلاح طلب اشتباه، بدون نتیجه در حل مشکلات و از همه بدتر عامل افزایش مشروعیت و انگیزه سرکوب بیشتر مطالبه گران و معترضان میدانیم و از این طریق اعلام می نماییم که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نخواهیم کرد.

ناسیونالیسم و سوسیالیسم. زمان لازم است تا مسئله کی بر کی به سود اکثریت مردم حل شود. آیا طبقه کارگر و توده‌های خلق فلسطین مثل روسیه و چین حرف‌های کمونیست‌ها را باور خواهند کرد بستگی به خط مشی سیاسی آنها خواهد داشت. حال که حماس در غزه به نیروی سیاسی هژمون تبدیل شده است بدون شک با شرکت کردن در این کارزار میان مرگ و زندگی است که راه را برای رسیدن به هدف نهایی هموار می سازد. ما از کلیه نیروهای چپ و کمونیست ایران دعوت می کنیم برای ایجاد یک صف مستقل کمونیستی و مستقل کارگری در دفاع از جنبش مقاومت فلسطین و یاری رسانی همه جانبه به این جنبش حق طلبانه مشترکاً کار کنیم.

حزب رنجبران ایران

## بیانه ۵۲۰ تن از فرهنگیان

برخی از فعالین معلمان گفته‌اند که اطلاعیه‌ای نداده‌اند. ولی رنجبر برای آشنایی با تحولات آنرا چاپ می کند

نه به «انتخابات»؛ بیانیه ۵۲۰ تن از فرهنگیان ایران درباره دلایل عدم شرکت در انتخابات سایت کلمه بیانیه ۵۲۰ تن از فرهنگیان را درباره ی عدم شرکت آن ها در انتخابات منتشر کرده است. در این بیانیه که متن کامل و اسامی امضاکنندگان آن در این سایت منتشر شده آمده است:

از اینرو ما تصمیم گرفتیم با انتشار این بیانیه دلایل عدم مشارکت خود در انتخابات را با مردم عزیز و فهیم در میان بگذاریم و تلاش کنیم تا با تکیه بر راهبرد مقاومت مدنی مسیر سخت و ناهموار تغییر و تحول بنیادین را با همراهی هم و دست در دست هم تا رسیدن به مقصود سپری نماییم.

دلایل ما برای عدم مشارکت در انتخابات:

۱- انتخابات در جمهوری اسلامی از معنای حقیقی که همان اعمال اراده و خواست مردم است خالی شده و صرفاً به یک مناسک سیاسی برای معرفی افراد مورد تایید حاکمیت تبدیل شده است. حضور در چنین انتخاباتی فارغ از اینکه نام کدام کاندیدا به عنوان فرد پیروز اعلام میشود معنایی جز پذیرش و تایید وضع تحمیلی کنونی و توهین به شعور



## صلح مسلح.... بقیه از صفحه آخر

آمریکا هرچه بیشتر در راستای ایجاد جنگ های منطقه‌ای، به انواع و اقسام شیوه های قانونی و غیر قانونی دست یازید. کمک و یا شرکت مستقیم در کودتاهای جهان، تحریک دولت‌ها به جنگ، مسلح کردن نیروهای مرتجع مذهبی، مسلح کردن نیروهای نیابتی، دامن زدن به اختلافات مرزی، ایجاد نفرت ملی بین کشورها و ملت‌ها و بالاخره مداخله مستقیم تحت عناوین حقوق بشر، دخالت های بشر دوستانه، کمک های بشر دوستانه، چشم پوشی بر جنایات نیروهای خودی و دیگران، دخالت در روابط بین المللی برای تحت کنترل درآوردن آن و سوء استفاده از قانون وتو در سازمان ملل، تحت فشار قراردادن سازمان ملل در موضوعاتی که به نفع آمریکا نبوده و نیستند، ایجاد گروه بندی های مالی و نظامی، محاصر کشورهای ضعیف و این لیست سر درازی دارد.

آمارهای سازمان‌های بررسی بودجه های نظامی جهان نشان می دهد که آمریکا، چین، هند، عربستان، روسیه، آلمان در صدر کشورهای به ترتیب با بالاترین بودجه نظامی جهان قرار دارند. بودجه نظامی آمریکا به تنهایی نزدیک به ۳ برابر بودجه نظامی چین است، آمریکا در صندوق بین المللی پول و بانک جهانی مهمترین تامین کننده و بالاترین پست های مدیریتی را داراست. دلار پشتوانه بیشترین معاملات دنیا است. آمریکا به لحاظ اقتصادی و نظامی همچنان قدرت اول جهان باقی مانده است.

کشورهای اروپایی بعد از جنگ سرد بلوک غرب را تشکیل می دادند. ناتو اتحادیه نظامی آن با محوریت آمریکا کنترل و مهار شوروی از مهمترین سیاست هایش بود، اتحادیه آتلانتیک شمالی (ناتو) بعد از فروپاشی شوروی باقی ماند و به گسترش کشوری و سرزمینی خود با به زیر نفوذ کشیدن اکثر کشورهای اروپای شرقی، ادامه داد. در روند گسترش فوق اتحادیه اروپا برای اولین بار ارزش یورو را به عنوان ارز بسیاری از کشورهای اروپایی انتشار داد. بعد از فرانسه دوگل که با بیرون کشیدن طلای خود از آمریکا در سال های پیش دلار را به چالش کشیده بود. یورو ارز جدیدی به روی صحنه مالی جهان ظاهر شد که نشان از رشد اتحادیه اروپا و شروع چالش‌های جدی با آمریکا بود.

آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم با قرارداد برتون وودز عملاً کشورهای جهان را مجبور کرد که از دلار به مثابه تنها ارز در معاملات بین‌المللی و در همه عرصه‌ها از جمله نفت، اسلحه و... استفاده کنند. اما یورو عملاً قرارداد برتون وودز را کم لن یکون کرده و سبد

در دهه دوم ۱۹۶۰ از سوی مبارزین و مخالفین جنگ ویتنام در ام. آمریکا با تغییراتی در آن در تظاهرات و سخنرانی های خود به کار می‌بردند که هنوز بیشترین مردم و مبارزین سیاسی در کشورهای دیگر نیز بر این باورند و گاه با تغییراتی به ذوق خود، به نادرستی از آن پیروی کردند. نوشته «در آغاز آمدند...» در بالا از سخنرانی‌های او برگرفته شده و گویا درست تر است.

مارتین نیملر فی البداهه سخن می‌گفت و در برخی از آن‌ها از قربانیان کمونیست، سوسیال دمکرات، سندیکالیست‌ها، یهودیان، افراد مفلوج، بیماران روانی و... سخن می‌گفت، نام می‌برد و یاد می‌کرد. او مردم آلمان را برای سکوت و بی تفاوتی شان در پیگیری، دستگیری و کشتن مخالفین شریک رژیم هیتلری می دانست. آنتونیو گرامشی در هفدهم فوریه ۱۹۱۷ مقاله‌ای درباره بی تفاوتی ها نوشت که آغاز و پایانش چنین است: «بیزارم از بی تفاوت‌ها»

عباس دهقان

**جرم‌ش این بود که جنیت آمریکا را در نسل کشی مردم عراق افشا کرده بود. جولیان آسانژ سمبل آزادی دسترسی به اطلاعات واقعی از خطرهای است که بشریت را تهدید می کند.**

**آزادی اش پس از هفت سال پناهندگی در سفارت و پنج سال در یکی از مخوفترین زندان‌های انگلستان است آزاد اش مدیون مقاومت بیست ساله او در برابر سختی‌ها پشتیبانی بیدریغ همسر و خانواده در درجه اول و مردمان آزادی خواه جهان در سراسر دنیا است.**

**ما که در این سالهای طولانی در سمت جولیان ایستاده‌ایم از آزادی او بسیار خرسندیم و آگاهییم چنین آزادی تنها با مبارزه میلیون انسان در سراسر جهان بدست آمده است.**

## در آغاز آمدند...

آنگاه که نازیست‌ها آمدند و کمونیست‌ها را دستگیر کردند، من چیزی نگفتم، چرا که کمونیست نبودم.

زمانی که سوسیالیست‌ها را زندانی کردند، من چیزی نگفتم، چرا که سوسیال دمکرات نبودم. هنگامی که سندیکالیست‌ها را دستگیر کردند، من چیزی نگفتم، چرا که سندیکالیست نبودم. سپس یهودیان را دستگیر کردند، و باز هم چیزی نگفتم، چرا که یهودی نبودم.

و روزی آمدند تا مرا هم با خود ببرند، دیگر کسی نبود تا چیزی بگوید!  
(مارتین نیملر)

مارتین نیملر (martin niemöller) یک کشیش پروتستان آلمانی بود

زاده: ۱۴ ژانویه سال ۱۸۹۲ - درگذشت: ۶ مارس ۱۹۸۴ - در جوانی در جنگ یکم جهانی شرکت کرده بود، با توجه به شرایط بحرانی همه سوبه آن دوران، چون بسیاری از مردم در آلمان، همان گونه که سال‌ها پیش از آن در آغاز پیدایش فاشیسم موسولینی در ایتالیا دیده شد، در سال ۱۹۳۳ به حزب نازیست رای داد اما به زودی، در سال ۱۹۳۴، به مخالفت با هیتلر و حزب او پرداخت و به شکرانه پشتیبانی افراد مهم و با نفوذ از گزند نازی فاشیسم در آمان ماند، اما باز به مخالفت برخاست تا آنکه در سال ۱۹۳۷ به دستور هیتلر از سوی گشتابو دستگیر شد و نزدیک به هشت سال در بازداشتگاه‌های (کمپ‌های) گوناگون نازی فاشیسم زندانی بود.

در هفته های پیش از سقوط نهایی رژیم هیتلری، در پایان آوریل ۱۹۴۵ همراه با ۱۴۱ زندانی برجسته دیگر برای تعویض، از سوی افسران «اس‌اس» (SS) در مقابل امان گرفتن و مصونیت خود از مرگ به گروگان گرفته شد و با ستونی از ارتشی‌ها زیر فرماندهی اینان (اس‌اس) به منطقه التو ادیجه (Alto Adige) میان ایتالیا، سوئیس و اتریش برده شد. این تعویض و تحویل گروگان‌ها در ساعت ۶:۴۰ بامداد روز چهارم مه ۱۹۴۵ انجام شد؛ همگی خلع سلاح شدند و سپس ارتشی‌هایی که نزدیکی و همکاری با اس‌اس نداشتند آزاد گشتند اما بقیه دستگیر و زندانی شدند.

این گروگان‌ها ۱۴۱ تن، و از ۱۸ کشور اروپایی، از ا. ج. شوروی تا ایتالیا بودند.

نوشته «در آغاز آمدند...» به نادرستی به برتولت برشت، درام نویس، سراینده، کارگردان تئاتر و نویسنده بزرگ آلمانی، که یکی از با نفوذترین روشنفکران سده بیستم است، نسبت داده شده، اما در حقیقت از مارتین نیملر است و این نادرستی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که





نه ناتو در عرصه نظامی و نه آمریکا و اتحادیه اروپا در عرصه اقتصادی دیگر قادر به رقابت در هیچ زمینه ای با بریکس نخواهد بود. بایستی اذعان کرد رقابت های کنونی بویژه در زمینه اقتصادی باعث بسته شدن بسیاری از بازارهای جهان بسوی کالاهای غرب شده است و این مسئله علاوه بر جنگ های کنونی به تشدید بحران اقتصادی در جهان کمک کرده است.

شرایط زمانی و مکانی و اقتصادی و نظامی و بالاخره سیاسی باعث شده است که دولت های سرمایه داری جهان برای فرار از بحران های اجتماعی، هرچه بیشتر به سوی راست و اولترا راست گرایش پیدا کنند. تا بتوانند از قبل نیروی کار کارگران و زحمتکشان جهان بودجه های جنگی و سرمایه های ثابت اقتصادی را فراهم کنند. در عین حال رشد راست و اولترا راست تاثیر متقابل در رشد جنبش های اجتماعی اعتراضی داشته است. تظاهرات اخیر در فرانسه علیه قدرت گیری راست نشانی اولیه در حرکاتی از این دست در اروپاست.

اما تحلیل و توضیح وضعیت اقتصادی سیاسی جهانی بدون دیدن قطب متقابل این تضاد قطب های جهانی، یعنی نیروهای های کار کامل نیست. آنچه که مسلم است بحث رقابت جهان بر سر هژمونی بحث بر سر هژمونی سیاسی صرف نیست بحث بر سر عقب راندن رقبا از بازارهای جهان و تسلط بر منابع نیروی کار انسانی هم هست. نیرویی که منابع طبیعی را به کالا تبدیل می کند و خود مصرف کننده کالاهای سرمایه داری است. در این زمینه نفوذ اقتصادی بخشی از این رقابت است که از طریق بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک توسعه آسیا، از طریق وام های با ثبات مانند بانک توسعه آسیا و بی ثبات مانند صندوق بین المللی پول ارائه می شود.

تعادل استراتژیک موجود نمی تواند بصورتی طولانی مدت پایدار بماند. سرنوشت قدرت هژمون بر طبق قانون رشد ناموزون نظام سرمایه داری باید تعیین شود. روند هژمونی طلبی تا حضور بین المللی سرمایه داری امپریالیستی در جهان باقی خواهد ماند. فقط آن زمانی که پروتاریای انترناسیونالیست بتواند قدرت امپریالیستی را در کوره مبارزات اکثریت مردم جهان در هم شکند می تواند به هژمونی طلبی ابر قدرت ها نقطه پایانی بگذارد و رقابت های کور سرمایه داری برای رسیدن به فوق سود را به تلاش همه مردم جهان برای رسیدن به رفاه، امنیت و یک زندگی انسانی تغییر خواهد داد.

ع.غ

چند قطبی امکان "استقلال" سیاسی، امکان گسترش اقتصادی بیشتری با بریکس، عدم اطاعت از سیاست اقتصادی تحت فشار هژمونی دلار ضعیف گشته را، می بینند. آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی و شکست انگلستان به عنوان ابر قدرت جهان برای کشورهایی که تحت سلطه انگلستان بودند تا حدودی و بصورتی کاملاً محدود از همین جذابیت برخوردار بود.

جنگ در اوکراین و غزه نشان داد که عقب نشینی در برابر سیاست های غرب دیگر یک امر مسلم نبوده و کشورها این امکان را یافته اند که با رشد اقتصادی در برابر زیاده طلبی های غرب مقاومت کنند. این مقاومت ها که به اشکال مختلف به چالش های ضعیف و گاهاً سرسختانه و نظامی با غرب کشیده شده است نقش غرب هژمون را هرچه بیشتر در رهبری جهان سرمایه داری و رهبری امپریالیستی تضعیف کرده است. اما این به هیچ وجه به مفهوم آن نیست که غرب این موقعیت جدید را پذیرفته و نقش درجه دومی برای خود قائل است.

جنگ اوکراین در عین حال نشان داد که هنوز برتری کی بر کی در تبدیل شدن به نیروی برتر معلوم نیست و در حال حاضر سرکرده گرایی غرب عملاً از بین رفته و رهبری بر جهان کنونی، تعادل استراتژیک را تجربه می کند. البته این تعادل قوای قطب های جهان کنونی تعادلی بشدت ناپایدار و شکننده است. و بخش بزرگی از این تعادل در صحنه نظامی است که می تواند باعث تغییر شرایط کنونی شود. با ورود سلاح های دور برد ناتو به اوکراین شعله های جنگ هر لحظه می تواند گسترشی نامحدود را تجربه کند. به نظر می رسد با سلاح های مهیب و ویرانگر کنونی امکان جنگ سوم جهانی بصورت مستقیم و رو در روی ابر قدرت های جهان، کمی ناممکن به نظر برسد؛ اما اوکراین نمونه جنگ های نیابتی است که غرب در اوکراین جلو برده و عملاً روسیه را به جنگ طولانی مدتی کشانده است. در اوکراین هنوز هیچ یک از طرفین درگیر از برتری مطلق نظامی برخوردار نیستند. و در این نقطه است که صلح مسلح نه در شکل منطقه ای بلکه در ابعاد جهانی آن طولانی تر خواهد شد.

درعین حال این تعادل شکننده همه قطب های معظم جهانی را به مسلح شدن و تلاش برای فن آوری بیشتر در عرصه نظامی و تولید و رشد سلاح های تاکتیکی و استراتژیکی برای درهم شکستن نه چندان دور رقبا وادار کرده است. راه سومی در گریز از این صلح مسلح نیست. یکی از دلایل آن رشد اقتصادی و کشوری بیشتر بریکس در برابر کشورهای وابسته به ناتو است. زمان به ضرر غرب جلو می رود به این دلیل ساده که در دهه های آینده با مقایسه رشد بریکس و رقبای غربی،

ارزهای جهان که معمولاً فقط دارای دلار بود، به سبب ارزی متنوعی تبدیل کرد. آمریکا با کنترل تجارت جهانی از طریق دلار و چاپ بدون پشتوانه آن قدرت خود را عملاً به همه تحمیل کرده بود. اما متنوع شدن سبدهای ارزی جهان بویژه بعد از اینکه یوان چین هم به عنوان ارز بین المللی قوی وارد معاملات بورس و تجاری جهان شد، عملاً انحصار دلار را در هم شکسته است.

با تمام تحولاتی که بعد از جنگ دوم جهانی در روابط بین المللی اتفاق افتاده است برجسته ترین آن شروع افول آمریکا و پیدایش جهان چند قطبی است که بشدت با مقاومت آمریکا همراه است. در دو دهه اول فروپاشی شوروی این خطر که روسیه مجدداً بتواند سربلند کند و به یک بازیگر جهانی تبدیل شود دور از دسترس به نظر می رسید. اما ظهور و رشد نیروهای نوظهور اقتصادی به روند جهان چند قطبی شتاب بیشتری بخشید.

روسیه که تقریباً در تمامی عرصه های جهانی تن به عقب نشینی داده بود، کم کم به بازسازی اقتصادی و نظامی خود روی آورد و سیاست نزدیکی به غرب را کنار گذاشت و با چین، آفریقای جنوبی، برزیل و هند دیگر گروه بریکس را بوجود آوردند. بریکس امروز با بیش از ۵۰٪ جمعیت، ۳۸٪ قدرت اقتصادی، ۴۰٪ تولید نفت، ۴۵٪ ذخایر ارزی جهان را داراست و یکی از قوی ترین اتحادیه های کشورهای جهان بحساب می آید که حتی از گروه جی هفت هم در بسیاری عرصه ها جلو افتاده است.

رشد بریکس و چشم انداز تغییر هژمونیکی جهان از غرب که بیش از ۲۰۰ سال قدرت هژمون جهان را در اختیار داشته به شرق، فقط با تغییر چشم انداز اقتصادی اتفاق نیافتاده است. این سیر تحول و تغییر با جنگ های خونین در عراق و لیبی و افغانستان و دهها کشور دیگر تا به حال همراه بوده است که می توان جنگ های داخلی کشورها را هم به آنان اضافه کرد. اگر در دو دهه گذشته آمریکا و ناتو با توهم ادامه وضعیت موجود هر سیاستی را به راحتی بر کشورهای دیگر تحمیل می کردند؛ اما در یک دهه گذشته کشورهای جهان دیگر سیاست های تحمیلی غرب و بویژه آمریکا را نمی پذیرند و نیروی تازه ای که در برابر غرب قد علم کرده است به یک آلترناتیو جذاب برای آنها تبدیل شده است. بویژه اینکه بریکس کمتر به دخالت در امور سیاسی کشورها مشغول است. این جذابیت عوامل مختلفی دارد از جمله ترس کشورها از اینکه بصورت دائم تحت فشار غرب قرار بگیرند و قادر به اجرای برنامه های اقتصادی نباشند، ثبات سیاسی داخلی شان از بین رفته و دچار جنگ داخلی شوند.

کشورهای ضعیف در قامت تنوع جهان



## نگاهی گذرا به... بقیه از صفحه آخر

او، با دادن شعار، برنامه خود را در رسیدن به هدف بالا بردن ارزش لیره با نام «ارزش ۹۰» (Quota ۹۰) اعلام کرد، به این معنا که ۹۰ لیره به یک استرلینگ برسد؛ اما افزودن ارزش لیره برای وام گرفتن و سرو سامان دادن به اوضاع ایتالیا در گرو مذاکره و توافق واشنگتن بود، در زمینه بین‌المللی نیز با مشکل رو به رو بود، چون از مدت‌ها از سرمایه‌گذاری آلمان جدا گشته بود و سرمایه‌گذاری‌های فرانسه، که از چند سال پیش با تشنج رو به رو و نزدیک به پایان رسیدن بود. موسولینی بیم از آن داشت که برقراری رابطه با فرانسه در این زمینه انگیزه التهاب بریتانیایی‌ها شود و از سوی دیگر هژمونی فرانسه مانعی در گسترش نفوذش در مدیترانه گردد. فرانسه نیز به نوبه خود بیشتر مایل به برقراری رابطه با صنایع آلمان بود.

موسولینی با مالیات بستن توانست حساب‌های دولتی را برابر کند اما با این برنامه‌هایش و دو برابر کردن بهای اجناس تولیدی، در زمینه صادرات، کشور را از بازار جهانی به بیرون پرتاب و منزوی کرد. چند سال پس از آن، در روز سه شنبه ۲۹ اکتبر ۱۹۲۹، سقوط بورس نیویورک با پیامدهای خانمان برانداز خود در سالیان دراز، فاجعه سرمایه‌داری را آشکار کرد و در تاریخ جهان صنعتی، «سه شنبه سیاه» و همچنین «سقوط بزرگ، Big Crash» نام گرفت؛ موسولینی دستور داد تا به این سقوط اهمیت داده نشود، با این خیال که این واقعه به هیچ روی گریبان ایتالیا را نخواهد گرفت.

خودکامگان و مستبدان همیشه بر اسب غرور سوارند و تاخت و تاز می‌کنند و غافل از اینکه این اسب فریبنده از سرشتی چموش برخوردار است و روزی سوارکار خود را، که هرچه بیشتر تاخت و تاز کرده باشد، سخت‌تر با سر به زمین می‌زند.

اقتصاد کشور به بحرانی ژرف فرو رفت، تنها سال‌ها پس از آن، در میانه دهه ۱۹۳۰ موسولینی دریافت که از همان زمان (سال ۱۹۲۹) ارزش لیره ۴۱٪ افت کرده بود؛ دولت او به مسئله اقتصادی کم بها داده بود، از این روی مالیات‌های تازه‌ای را برقرار کرد و سیاست خارجی را در جنگ، به ویژه جنگ با اتیوپی و اشغال آن و شرکت در جنگ داخلی اسپانیا تمرکز داد و سپس در کنار نازی فاشیسم هیتلری شرکت در جنگ دوم جهانی و اشغال بخشی از کروآسی، مونته‌نگرو، آلبانی و گزُو میان سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱.

در سال ۱۹۲۳ با بحران میان آلبانی و یونان بر

سر خط مرزی، موسولینی برای حل آن گروهی را به سرکردگی ژنرال انریکو تِلینی (Enrico Tellini) فرستاد، اما او و همراهانش در ۲۷ آگوست ۱۹۲۳ در خاک یونان کشته شدند، موسولینی با تهدید سختی به یونان اخطار و مهلت داد و زمانی که از سوی آنان پذیرفته نشد نیرویی را برای پیکار و اشغال جزیره کورفو (Curfu) فرستاد؛ او حتی با «جامعه ملل»، که در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ با شرکت ۴۴ کشور تشکیل شده بود، به ستیز پرداخت و اعلام کرد که نیروی نظامی ایتالیا زمانی خاک کورفو را ترک خواهد کرد که «جامعه ملل» به داوری و رسیدگی به این بحران بپردازد، در غیر اینصورت ایتالیا «جامعه ملل» را ترک خواهد کرد. یک ماه پس از آن، در ۲۷ سپتامبر، کنفرانس سفیران جامعه ملل در شهر پاریس برگزار شد و به درخواست ایتالیا از یونان تن در داد: پرداخت ۵۰ (پنججاه) میلیون پول، احترام به پرچم ایتالیا، پیگیری مستقل درباره این کشتار و پذیرفتن داوری درباره مرزهای آلبانی. این بیان فرمانبری جامعه ملل از کشورهای قدرتمند بود.

کوتاه و گذرا بگویم! در زمینه سیاست خارجی موسولینی از همان آغاز به سخنرانی‌های سیاسی و پُرخروش، خودنمایانه و تهییج کننده می‌پرداخت، او به «مردمی متشکل از چهل میلیون تن» اطمینان داده بود که هدفش بُردن آنان در رده یکم جهان است؛ این به آن معنا بود که سرزمین‌های دیگر را با مستعمره کردن به ایتالیا پیوند زند و این گونه افزایش جمعیت کشور را، از راه پر ارزش کردن مستعمرات به دست آورده، صادر کند، همان گونه که سال‌ها پس از آن، در سال ۱۹۳۵ با پیروزی بر امپراتوری تاریخی «آبِسیِنیا» (Abissinia = اتیوپی) چنین کرد. او همزمان با اجرای سیاست‌های کوتاه مدت خود، تا آنجا که ممکن بود این برنامه‌ها را پیش بینی و در تحقق بخشیدن به آن‌ها کوشش می‌کرد. پیش از این سال‌ها، با پایان یافتن جنگ یکم جهانی، پس از کشمکش‌های سیاسی و نشست‌ها میان دولت‌های منطقه بر سر تعیین مرزها و پیوست برخی شهرها، یک سپاه دوهزار و پانصد نفری ایتالیایی متشکل از نیروهای موافق چون: «سازمان ناسیونالیست ایتالیا»، کادرهای پیرو راه «جوزپه مازینی (Giuseppe Mazzini)، «فوتوریست‌ها» توراتی و همراهان و سندیکالیسم انقلابی، به رهبری گابریل داتونسیو (Gabriele D'Annunzio) سراینده، نویسنده و ارتشی بنام ایتالیا، در سال ۱۹۱۹ به اشغال شهر ساحلی تاریخی و استراتژیک فیومه (Fiume)، در کروآسی (Croazia) کنونی، دست زد که علی‌رغم نپذیرفتن و رد این اشغال از سوی

دولت پادشاهی ایتالیا در آن زمان، گابریل داتونسیو تصمیم به اعلام پیوست آن شهر به ایتالیا گرفت اما پس از آغاز مذاکرات صلح با شرکت دیگر دولت‌ها در همان سال در باره شهرهای ترنتو (Trento)، تریست (Trieste)، ایستریا (Istria) و... بر پایه پیمان (مذاکرات) «رَپالو» (Trattato Rapallo) در سال ۱۹۲۰ شهر فیومه «دولت آزاد فیومه» نامیده شد. این شهر در دهه‌های پیش از میلاد زیر حکومت رومی‌ها بود و در این چند سده گذشته میان امپراتوری‌های گوناگون همراه با کشمکش و تسلط بر آن بود. آنتونیو گرامشی نیز در همان سال به کردارهای ضد و نقیض دولت در این باره و دیگر مرزهای ایتالیا، مقاله‌ای انتقادی نوشته بود. پس از این اشغال، شهر فیومه چند سال با مذاکرات و گفت و شنود سخت و مقابله، و گاه با زد و خورد‌های خونین، میان نیروهای موافق و مخالف همراه بود، همچنین با انتقادات در درون ایتالیا و مجلس آن. یکی از نشان‌های جا افتادن و توسط آینده‌ای موسولینی شباهت زیاد یک جریان با سرشتی شورشی و دو آتشفشان در فیومه با دسته‌جات فاشیستی ایتالیا و همچنین اندیشه و شیوه گابریل داتونسیو در «پیکار و دفاع کردن» بود و موسولینی پشتیبان آن، که در سال ۱۹۲۴ فیومه را یکدست به زیر سلطه ایتالیا بُرد، اما پس از جنگ دوم جهانی، با مذاکرات پیچیده میان دُول قدرتمند جهانی، در سال ۱۹۴۷ فیومه به «جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی» پس داده شد.

## استحکام سیاسی رژیم فاشیست

بیشترین مردم ایتالیا، به ویژه بخش بالای لایه میانی و همچنین کشاورزان که گرایش به «حزب مردمی ایتالیا» ایتالیا داشتند، (حزبی کاتولیکی که در ۱۸ ژانویه سال ۱۹۱۹ از سوی کشیشی به نام لوییجی استورسو (Luigi Sturzu) و چند کاتولیک دیگر برپا شده بود)، با شرایط تازه، با پیروی از گفته لاتینی‌ها «مُدوس ویوندی» (Modus Vivendi) شیوه یا «راهی برای زندگی»، شاید که این بخش از مردم در موسولینی دیواری استوار در مقابل یک خطر بلشویکی و مهم تراز آن بر ضد هرج و مرج اقتصادی پس از جنگ می‌دیدند. این اوضاع انگیزه نزدیک شدن روابط میان موسولینی و دولتش با کلیسا شد.

از پیشترها میان فاشیسم و کلیسا روابط تلخی برقرار بود؛ موسولینی همیشه اعلام کرده بود که باور به خدا ندارد اما خوب می‌دانست که برای حکومت بر ایتالیا نمی‌تواند بر ضد کلیسای کاتولیک باشد، از سوی دیگر کلیسا، با آنکه دید خوبی به فاشیسم نداشت اما آن را بر ایدئولوژی کمونیستی ترجیح می‌داد، از این روی موسولینی پیش از به قدرت رسیدن،



سختی را، چه از نظر روح و روان و چه سیاسی، در انزوا و بدون اشتغال کاری به سر بُرد.

در روز یازده فوریه ۱۹۲۹ میان رژیم موسولینی و کلیسای کاتولیک، در قصر تاریخی و بزرگ کلیسای «لترانو» (Laterano) پیمانی بر پایه همزیستی و توافق به امضاء رسید، که به نام «پیمان لترانزی» (Lateranensi) مشهور است. با این پیمان، برپایی یک دولت مستقل و حاکمیت کلیسا در واتیکان به رسمیت شناخته شد. کشوری در درون پایتخت کشوری دیگر با دیوارهای بلند و استوار مرزی خود در درون شهر رُم!

پیو یازدهم (Pio XI) پاپ بود، نام او پیش از این لقب، امبرُجو دمیانو آکیل رتی (Ambrogio Damiano Achille Ratti) بود که در روز که دو روز ششم فوریه سال ۱۹۲۲ به این سمت برگزیده و در ۱۲ فوریه تاج‌گذاری شد و تا زمان درگذشتش، در هشتاد و یک سالگی، در دهم فوریه سال ۱۹۳۹، هفده سال و چهار روز پاپ بود. او دو روز پس از امضای تاریخی «پیمان لترانزی» در یک سخنرانی تاریخی خود، در سیزده فوریه، در «دانشگاه کاتولیک قلب مقدس» پس از پرداختن به مثبت بودن این پیمان و مشکلات پیش از آن، شرایط مذهب کاتولیک در کشور و نیاز به یک پاپ ژرف نگر، در باره بنیتو موسولینی گفت:

«شاید نیاز بود که با مردی به مشیت الهی دیدار کنیم [.....] و با خشنودی ژرفی از این پیمان، باور داریم که خدا را به ایتالیا دادیم و ایتالیا را به خدا»

پس از این پیمان، د گاسپاری برای رهایی از زیر نظر بودن و پیگیری دسته‌های فاشیست، با کمک اُسقف ترنتو و برخی از دوستان حزبی سابق، در سوم آوریل ۱۹۲۹ به عنوان کارمند در کتابخانه واتیکان استخدام شد و سال‌های زیادی را ژرف گونه به مطالعه حوادث سیاسی ایتالیا و جهان و تاریخ «حزب مرکزی آلمانی»، (که گرایش کاتولیکی داشت) و تئوری‌های اقتصادی، اجتماعی و تکامل آن در میان جناح‌های گوناگون کاتولیک، پرداخت.

به هر روی! پس از گذشت زمان و جریانات درد آور، روابط گونه‌گون و متضاد کلیسا با فاشیسم موسولینی و هیتلری، که اکنون از حوصله این بخش خارج است و در آینده به آن خواهیم پرداخت؛ در سپتامبر سال ۱۹۴۲، در زمانی که سقوط موسولینی با پیامد‌های دو ساله پس از آن (که در آینده گسترده به آن نیز خواهیم پرداخت) نزدیک بود، او با دیگر ضد فاشیست‌های کاتولیک (که پس از پایان جنگ دوم جهانی از برجستگان دولت‌های ایتالیا گشتند) دیدار و نشست‌های مخفیانه را آغاز کرد و برنامه تأسیس «حزب دمکرات مسیحی» (DC) را به گفتگو گذاشت، که در ۱۹

و دو وزیر در یکمین دولت موسولینی شرکت کرده بودند.

موسولینی جز به خودکامگی و سیرشتِ خشونت بار و سرسپردگان خویش، به هیچ کس، حتی یاران گذشته و آنان که خواسته و ناخواسته در آغاز به قدرت رسیدن حکومت او خدمت کرده بودند، وفادار نبود!

«گر به دولت برسی مست نگردي مردی  
گر به ذلت برسی پست نگردي مردی  
اهل عالم همه بازیچه دست هوسند  
گر تو بازیچه این دست نگردي مردی!»

اینجاست که دگرگون شدن و یا نشدن انسان و خمیر مایه سیرشت او در رابطه با جهان بیرون در شرایط ویژه، آشکار می‌شود. به هر روی!

در دهم جولای ۱۹۲۳ دبیر «حزب مردمی» ایتالیا، لوئیجی استورسو (Luigi Sturzu) پشتیبانی خود را از سوی واتیکان، به انگیزه ضد فاشیست بودن، از دست داد و از این روی از دبیری حزب استعفا داد، د گاسپاری جانشین او شد و حزب را به سوی موضع ضد فاشیستی بُرد، که به انشعاب پارلمانی و همراهی با «اوتینی» (Aventini)، که در بخش پنجم از آن سخن رفت، انجامید. این حزب در زیر چکمه‌های استبدادی در نهم نوامبر ۱۹۲۶ مجبور به انحلال شد. د گاسپاری منزوی شد و امکان پرداختن به مبارزه سیاسی را از دست داد. در یازدهم مارس ۱۹۲۷ هنگامی که گویا با داشتن مدارک جعلی قصد خروج از ایتالیا را در راه رسیدن به شهر مرزی ترپست داشت در ایستگاه شهر فلورانس همراه با همسرش دستگیر شد و بر پایه قانون نوپای دیگری از سوی رژیم، که در سال ۱۹۲۶ تصویب کرده بود، به محاکمه کشیده شد. او در دادگاه اقدام به ترک میهن به انگیزه سیاسی را اعتراف کرد اما داشتن مدارک جعلی را نفی کرد، وکیل او عنوان کرد که «ترک میهن از سوی د گاسپاری گریز از فشارهای دسته‌های فاشیستی بوده و بر پایه قانون زردلی، ماده شماره ۴۹ (Legge Zanardelli) درخور پیگرد نیست. این قانون در سال ۱۸۸۹ از سوی وزیر دادگستری، جوزپ زردلی (Giuseppe Zanardelli)، میهن پرست آزادی خواه، با ۴۹۸ ماده تنظیم و پیشنهاد شده بود و یک سال پس از آن در سال ۱۸۹۰ به اجرا گذاشته شد و هنوز برقرار بود

دو ماه و نیم پس از آن، در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۲۷ دادگاه او را به چهار سال زندانی و پرداخت بیست هزار لیره جریمه محکوم کرد؛ پس از آن با درخواست د گاسپاری در تجدید محاکمه، از سوی شورای عالی قضایی محکومیت چهار سال زندانی به دو سال کاهش یافت؛ در سال ۱۹۲۸ با زیر نظر بودن ویژه، مورد عفو قرار گرفت. پس از رهایی از زندان دوران بسیار

در ماه ژوئن ۱۹۲۱ اعلام کرده بود که «فاشیسم بر ضد روحانیت عمل نخواهد کرد» و پیش از مارش به سوی رُم به آگاهی کلیسا رساند که مکان مقدس واتیکان، از سوی او و همراهانش هیچ نگرانی‌یی به خود راه ندهد. پس از به حکومت رسیدن او، با بازنگری و دستکاری پیمان‌ها، تدریس مذهب کاتولیک در دبستان‌ها و دبیرستان‌های کشور قانونی شد و مقامات کلیسا به رسمیت شناخته شدند، اما با این حال، گذشت زمان مانع از قدر قدرتی و فشار رژیم فاشیست نسبت به کار روحانیت، که در تضاد با خواست «دوچه» (موسولینی) در داشتن اختیار تام درباره فرهنگ و تربیت ایتالیایی بود، نشد. شش هزار مکان گردهمایی کاتولیک، با تخریب و تجاوز و با حمایت پلیس، از سوی دانشجویان بسته شدند؛ اعلامیه‌های کلیساها سانسور و از پخش آن‌ها نیز جلوگیری شد، همچنین نامه‌های دستوری و رهنمودی پاپ به اسقف‌ها و کشیش‌ها و نیز آزار رساندن و جاسوسی نسبت به اعضای «حزب مردمی»؛ و این نشان دهنده خواست حقیقی فاشیست‌ها بر ضد کلیسا و باور دارندگان به آن مذهب، چون مخالفین خود، بود.

در یازده مارس ۱۹۲۷ آلچید د گاسپاری (Alcide De Gasperi) دستگیر شد، او از رهبران «حزب مردمی» بود.

د گاسپاری در سوم آوریل ۱۸۸۱ در پیو تسینو (Pieve Tesino) در بخشدار خودمختار ترنتو (Trento) در منطقه مرزی کنونی شمال ایتالیا، که در آن زمان بخشی از امپراتوری «اتریش- مجاری» بود، زاده شد؛ در سال ۱۹۰۵ از دانشگاه وین، در رشته ادبیات و نویسندگی فارغ‌التحصیل گشت و سپس در هیئت تحریریه «صدای کاتولیک» (La Voce Cattolica) به روزنامه نگاری پرداخت و به زودی مدیر آن شد. او مدافع خودمختاری فرهنگی تیرو (Tirolo) ایتالیایی زبان در مقابل تیرو آلمانی زبان بود، بی آنکه امپراتوری «اتریش- مجاری» را به زیر پرسش بگذارد.

در سال ۱۹۰۶ عضو «حزب مردمی ترنتینو» (Partito popolare Trentino) آن دیار شد و از ۲۱ ژوئن ۱۹۱۱ تا ۴ نوامبر ۱۹۱۸ نماینده مجلس آن امپراتوری بود. پس از جنگ یکم جهانی استان ترنتینو به ایتالیا پیوست. د گاسپاری در سال ۱۹۱۹ از پایه گذاران «حزب مردمی ایتالیا» و از ۲۰ مه ۱۹۲۴ تا ۱۴ دسامبر ۱۹۲۵ دبیر اول آن بود، همچنین از ۱۱ ژوئن ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹ نماینده در مجلس ایتالیا، هر چند که در دوران نمایندگی اش دارای مصونیت سیاسی بود اما این مصونیت در زیر حکومت فاشیستی موسولینی ارزشی نداشت. او و حزبش در ۱۶ نوامبر ۱۹۲۲ با دادن رأی اعتماد



”بلا“ عضو حزب کمونیست فرانسه بودند و به دلیل مشابه، آن‌ها را هم زندانی کرده بودند. رقابت، بیشتر ناشی از نوع کار محول شده و وظایفی بود که آنان در ”نهضت مقاومت“ داشتند: بین سندیکالیست‌ها و سیاسی‌های واقعی، بین جوانان و پیران، بین روشنفکران و کارگران و بین افراد حرفه‌ای حزب و بورژواها. به همه این مشکلات، درک متفاوت از چگونگی برخورد به مسائل در زندان را هم باید اضافه کرد. توافق کردیم تقاضا کنیم تا سیاسی‌های همگی با هم در یک کارگاه باشیم، به عوض این که با زندانیان عادی قاطی شویم و به پنج گروه تقسیم شویم و شب‌ها در سلول‌های مختلف با عادی‌ها باشیم. یک خواهر روحانی که در حقیقت بیشتر می‌فهمید، سعی کرد دختران جوان تری را که به علت فعالیت در بازار سیاه و به علل دیگری که پس از ساعت حکومت نظامی دستگیر شده بودند در سلولی که سیاسی‌ها بودند جای دهد. او سفارش می‌کرد که نگذاریم اینان تحت تاثیر دزدان حرفه‌ای، زنان بد کاره و معتادان قرار بگیرند که بخش اعظم زندانیان عادی را تشکیل می‌دادند.

بنا به اصرار من اگر تصمیم می‌گرفتیم که همگی با هم باشیم، می‌توانستیم تعدادی کلاس‌های آموزشی را سازماندهی کنیم - همان گونه که بقیه تمایل داشتند نمایشنامه و گر تهیه کنیم. در عین حال می‌توانستیم بسته‌هایی را که از بیرون می‌رسید بهتر تقسیم کنیم و ارتباط با خانواده، با رفقا و وکیل مان را بهتر و منظم‌تر تدارک ببینیم.

چگونه می‌توانستیم به این خواست‌ها برسیم؟ به نظر من لازم بود مبارزه را بین زندانیان عادی بکشانیم. از موارد استثنایی که بگذریم، این‌ها وضع‌شان بدتر از ما بود. ما از کمک‌های دائمی خانواده و رفقا در خارج بهره‌مند بودیم، حتی من هم چند هفته‌ای بود که به طور منظم از یک خانواده مهاجر ایتالیایی - هرگز نام این رفقای خوب و سخاوتمند را ندانستم و اکنون با تمام وجود از آنان تشکر می‌کنم - بسته‌هایی دریافت می‌کردم. بسته‌ها غنی نبودند زیرا که مهاجران ما از امکانات کافی برخوردار نبودند، اما به هر حال شامل چیزهای لازمی بود که می‌توانستیم با آن به زندگی خود همچون بقیه رفقا ادامه دهیم. وضع زندانیان عادی غیر از این بود. آن‌ها در اوایل بسته‌های مواد غذایی زیادی دریافت می‌کردند، اما به تدریج بسته‌هاشان کم می‌شد. بعضی از آنان با وجود پول فراوانی که در دفتر زندان داشتند، بعد از چند ماه ناگزیر بودند به اصطلاح تسمه‌هاشان را سفت کنند و با ”سوپ“ و نان غیر قابل خوردن زندان بسازند.

آنان گاهی اعتراض می‌کردند و ظرف غذا را بر می‌گرداندند. اما این کارها را ناگهانی و بدتر

ام. آمریکا، انگلستان و...، که مجموعه‌بار سنگین این فشارهای جانفرسا را بر دوش دولت و حزب کمونیست شوروی وارد می‌آورد، برای پاسداری از دستاوردهای انقلاب و به پیش راندن زندگی و پاسخگویی به نیازهای مللی درون خود و مبارزه با جریان‌های خودی و بیگانه‌بازدارنده این برنامه، با بودن جاسوسان و خرابکاران، اینجا و آنجا از سوءظن و تصمیم‌گرفتن‌های نادرست مصون نماند و با توجه به گزارش برخی از کادرها و رهبران ح. ک. ایتالیا در آنجا، دویست تن از ششصد کمونیست ایتالیایی، از سوی مقامات شوروی به گولاک فرستاده و یا تیرباران شدند. پس از زمان زیادی از این واقعه آگاهی یافته شد.

در اینجا نیاز آن دیده می‌شود که از این و دیگر وقایع شبیه به آن در کشورهای دیگر و در میان مبارزان و مبارزات احزاب و سازمان‌ها در شرایط سخت و بغرنج، درس آموزی کرد و سَره را از ناسره به درستی تشخیص داد، شیوه و راهکارهای درست و دقیق نسبت به دشمنان و نیروهای ارتجاعی و توطئه‌گر و همچنین متحدان کوتاه، میانه و دراز مدت را بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص در زمینه آگاهی و کردار به کار بُرد.

«آزموده را آزمودن خطاست»

عباس دهقان

## خاطرات ترزا نوچه.... بقیه از صفحه آخر

مناسب و بعد هم یک ملافه دریافت کردم. پیراهنی که تا مرگش دوام داشت. از طریق ”یلا“ فهمیدم که ”لویی“ از دستگیری ام مطلع شده است. من هم به نوبه خود از بلا خواستم که به ”عمو موریس“ اطلاع دهد که سفارش‌م را به کلکتیو فرانسوی بکند. آن‌ها از موقعیت من در حزب همچنان بی‌اطلاع بودند و من هم فکر می‌کردم، توضیح زیاد در این مورد چندان محتاطانه نباشد. نیاز داشتم از ”کلمنسا“ هم خبری به دست آورم، زیرا او آلمانی بود و نمی‌توانست در روکت بماند. ”روکت“ زندانی بود که حد اقل به طور رسمی تنها به زندانیان فرانسوی اختصاص داشت. بنا بر این نه ”بلا“ و نه دیگران، هیچ‌گونه خبری از او نداشتند.

در ”روکت“ هم مانند اردوگاه ”ریو کرو“ بین رفقای زن مدام بگو مگو و رقابت وجود داشت. در این جا موضوع برسر اختلاف نظر بین کمونیست‌های کشور‌های مختلف بر اساس طرز تفکر ”نهضت مقاومت“ بود، زیرا که تعداد خارجی‌ها کم بود. آن‌ها هم مثل من و

مارس ۱۹۴۳ بنیان گذاشته شد و یکمین دبیر اول آن خود دِ گاسپاری بود. این حزب تا ۲۵ جولای مخفی بود. در ۲۶ جولای پیترو بادلیو (Pietro Badoglio)، زاده: ۲۸ سپتامبر ۱۸۷۱ - درگذشت: ۱۹۵۶ - ژنرال ارتش، سیاسی و سناتور مجلس، از سوی پادشاه، ویتوریو امانوئل سوم (Emanuele III)، رئیس دولت نامیده شد. در هشتم سپتامبر ۱۹۴۳ آتش بس اعلام گشت، دو روز پس از آن، در دهم سپتامبر، «حزب دمکرات مسیحی» نیز همراه با همه مبارزین کمونیست، لیبرال، دمکرات و ضد فاشیست در تشکیل «کمیته آزادی بخش ملی» CLN شرکت کرد.

پس از سقوط نهایی فاشیسم و اخراج نازی فاشیسم هیتلری از ایتالیا در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵، دِ گاسپاری در دهم دسامبر با شرکت «حزب دمکرات مسیحی» DC، حزب کمونیست ایتالیا PCdi، حزب سوسیالیست ایتالیایی متحد پرولتاریا، حزب لیبرال ایتالیا PLI، «حزب عمل» PdA و «حزب دمکراتیک کار» PDL، شصت و پنجمین رئیس دولت پادشاهی ایتالیا گشت، در دوم ژوئن ۱۹۴۶ با همه پرس‌های ملی رژیم پادشاهی پایان یافت و جمهوری پارلمانی جایگزین آن شد. دِ گاسپاری تا زمان درگذشتش در ۱۹ اگوست ۱۹۵۴ نقش برجسته‌ای در اوضاع، مشکلات و بازسازی پس از جنگ در ایتالیا و روابط جهانی داشت. در سال ۱۹۲۶ با فشار زیاد و خالی کردن میدان از نیروها و احزاب ضد فاشیست، دمکرات، سوسیالیست و کمونیست، از سوی موسولینی و دولتش، و دستگیری رهبران و کادرهای این احزاب، به ویژه حزب کمونیست ایتالیا، که در میان آن‌ها آنتونیو گرامشی نیز بود، که پیش از این گسترده به آن پرداخته بودیم؛ کسانی که دستگیر نشده بودند میهن را ترک کردند و به کشورهایی که امکان امنیت در آن بود پناه بردند تا به مبارزه خود از بیرون ادامه بدهند. در این میان، پیرامون ششصد کمونیست به ا. ج. شوروی پناه بردند که از همان آغاز شرایط زندگی‌شان سخت بود و تصمیم به بازگشت گرفتند.

اتحاد جماهیر شوروی نوپا، که با مقاله و شعار لنین: «جنگ را به انقلاب تبدیل کنیم» و چنین شد، پس از انقلاب ۱۹۱۷ با مشکلات سخت و بزرگی در همه زمینه‌ها رو به رو بود، از یک سو مبارزات ایدئولوژیکی و سیاسی درون حزب، از سوی دیگر یورش‌ها و گشت و گشتار با کمونیست‌ها و به آتش کشیدن روستاها از سوی گارد سفید ارتجاعی، که تا سال‌ها ادامه داشت؛ افزون بر این‌ها قحطی، مشکل اقتصادی و فقر دیرینه بازمانده از حکومت تزاری و جنگ خانمان‌سوز یکم و تحریک و تحریم‌های دول سرمایه‌داری



درست در همان روزها متوجه شدیم حدود ده نفر ایتالیایی به "روکت" آمده اند... آن روز خواهر روحانی بسیار مهربانی پیش ما بود که از مهد کودک آمده بود... از فرصتی که با ما بود اطلاعاتی در مورد ایتالیایی هایی که به تازگی دستگیر شده بودند به دست آوردیم.....

همچنین در "روکت" همه روزه مواردی از شکنجه از جانب پلیس بریگاد ویژه نسبت به رفقای "نهضت مقاومت" اعمال می شد. فرانسویان به تبعیت از آلمانی ها رفیق ما "سیمونه" را شکنجه کرده و کف پاهایش را با خشونت تمام شلاق زده بودند. مادرش را هم تهدید کرده بودند که اگر دخترش به حرف نیاید او را هم مانند دخترش شکنجه خواهند داد. خوشبختانه مادر چیزی برای گفتن نداشت و دختر جوان هم کمونیست بود و برخوردی شجاعانه داشت. به این ترتیب تعدادی از رفقای ما از دستگیری نجات یافتند.

اکثر رفقای زن تصور می کردند که پلیس می داند و انکار بی فایده است، حتی در برابر باز پرس که از بریگادهای ویژه نبود و کار او تنها در محدوده دادگاه خلاصه می شد. ساعت ها تلاش کردم تا مزیت انکار را تفهیم کنم: طبعاً به اعتقادمان و عضویت مان در نهضت مقاومت و نه این که کمونیست هستیم را. اگر شناخته شده باشیم نباید انکار کنیم، اما همیشه باید فعالیت هایی را که امکان دارد دیگران را به خطر بیندازد انکار کرد.

**مترجم:** این مقاله که بخش هایی است از خاطرات ترزا نوچه در زندان بسیار آموزنده است. به ویژه در شرایط امروز. در اینجا لازم نیست توضیحات و یا مطالبی به این مقاله اضافه شود. ترزا در دو مورد با زبانی بسیار ساده در عین حال با عمقی بالا به دو مورد اشاره می کند:

(۱) در مورد کار در بین زندانیان عادی و تشویق آنان در مبارزه برای کسب حقوق به حق شان. حد نگهداری و کسب پیروزی که تاثیر خوبی بر روی زندانیان عادی گذاشت، زندانیانی که جرات مبارزه به خود نمی دادند، اما فهمیدند آنان می توانند و قادر خواهند بود از حق خود دفاع کنند.

(۲) برخورد زندانیان سیاسی به هنگام باز جویی که این چنین به آن اشاره دارد: " باید همه چیز را انکار کرد، اما اگر شناخته شده باشیم اینکه که هستیم در همان حدی که شناخته شده ایم نباید انکار کنیم. اما همیشه فعالیت هایی را که امکان دارد دیگران را به خطر بیندازد را باید انکار کرد.

لیلا خرداد ۱۴۰۳

شده است. رئیس زندان خودش شخصا آمد و با زندانیان عادی صحبت کرد. می دانستیم لحظه بسیار مشکلی است. تحت تاثیر وعده ها و تهدیدها، امکان داشت خیلی از زندانیان عادی تسلیم شوند. اما بدون این که به مدیریت فرصت داده شود دهانش را باز کند، ما درخواست هایمان را مطرح کردیم. توضیح دادیم که خواست های ما کدامند و این که زندانیان در زندان های دیگر این خواست ها را به دست آورده اند. در واقع نه چیزی از زندان های دیگر می دانستیم و نه رئیس زندان از این مسئله اطلاعی داشت. از طرفی خواست های ما تنها این بود که مقدار غذایی که به دست مدیریت زندان می رسد کنترل شود. رئیس زندان قول داد از روز بعد به ما جواب دهد. ما اعلان کردیم که ما هم "سوپ" را روز بعد می خوریم. و فعلاً اعتصاب ادامه دارد.....

کار آسانی نبود چرا که صف معترضان را با باید و شاید نمی شد تحت کنترل داشت، با وجود این موفق شده بودیم. سرانجام کمیسیونی از زندانیان انتخاب شد تا کنترل غذا ها را به عهده بگیرد. در نتیجه غذا ها چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی بهتر شد. اما زندانیان عادی رفته رفته از بودن در کمیسیون خسته شدند و چیزی نگذشت که مسئولیت کنترل وزن و کیفیت مواد غذایی که هر روز صبح به آشپزخانه تحویل داده می شد، به عهده سیاسی ها گذاشته شد. اما این جنبش باعث شده بود که عادی ها نسبت به ما احساس احترام داشته باشند، از سوی دیگر موجب آن شد که خواهران روحانی و مدیریت زندان پیشنهاد جدایی زندانیان سیاسی از عادی ها را مطرح کنند. غرض محدود کردن سیاسی در یک کارگاه در سلول های جداگانه بود. اما این کار عملی نشد و همچنان در حد یک نقشه باقی ماند.

سر انجام از "عمو موریس" خبر رسید و از طریق "بلا" آگاه شدم که به رفقای مسئول خبر داده اند که در "روکت" مرا هم در رهبری سیاسی قرار دهند. اما این پیشنهاد با واکنش های متفاوتی رو به رو شد. حرکت من در زندان، پیشنهادها و بحث هایی که مطرح می کردم، سبب اعتماد بعضی از رفقا شده بود، اما بعضی ها هنوز نسبت به من بی اعتماد بودند، یکی از دلایلش هم این بود که دوست "میشل" بودم و از او حمایت می کردم. در عین حال رهنمود "عمو موریس" را نمی شد نا دیده بگیرند، در نتیجه قرار بر این شد که مرا هم در رهبری رسمی بپذیرند. اما جایی که برایم منظور کردند عملاً در سطح گسترده رهبری بود نه در محدوده کوچک و مرکزی تر آن.

از آن، این که فردی انجام می دادند. به رفقا پیشنهاد کردم، به من بپیوندند و یک جریان اعتراضی زندانیان سیاسی را علیه "سوپ" زندان سازماندهی کنیم. سیاسی ها در اصل موافق نبودند، اما موفق شدم متقاعدشان کنم. برایشان توضیح دادم، در این صورت مدیریت به این نتیجه می رسد که این ما هستیم روی عادی ها تاثیر گذاشته ایم و ممکن است تصمیم بگیرد ما را از آن ها جدا کند و همه سیاسی ها را در یک گروه جمع کند. با بعضی از زندانیان عادی که فقیرتر و گرسنه تر بودند صحبت کردیم و به آنان پیشنهاد کردیم تا در اعتراض علیه "سوپ" زندان، همه باهم، هم زبان حرکت کنیم و تصمیم بگیریم یک روز همه با هم بادیه ها را برگردانیم. دسته دسته به غذاخوری می رفتیم و در هر دسته تعدادی از سیاسی ها هم بودند، بنا بر این برای ما مشکل نبود که یک عمل سازمان دهی شده را ببینیم. بعد قرار شد یک کمیسیون مشترک از سیاسی ها و عادی ها برای بردن تقاضاهایمان به دفتر زندان انتخاب کنیم.

رفقا من و من کردند، زیرا موافق نبودند که زندانیان عادی هم در کمیسیون باشند، اما سر انجام باید قبول می کردند. عادی ها در عوض نمی خواستند با مدیریت صحبت کنند، اما آنان را قانع کردیم. در خواست های ما چه بودند؟ گفتیم غذاهایی که مدیریت به دفتر زندان می دهد باید با کنترل ما صورت گیرد. نسبت به حقوق خود در ارتباط با مقدار غذایی که باید دریافت می کردیم آگاه بودیم و با یک محاسبه تقریبی بر اساس سهمیه ای که به ما می دادند می دانستیم که مقداری از مواد غذایی باید به جای دیگری برود. بعضی از زندانیان عادی نسبت به این کار و پس از آگاهی از این واقعیت که می توانستند به حقوق انسانی بیشتری دست یابند شور و شوق نشان دادند. در عوض خیلی ها باهم بودند که عادت داشتند با آنان بد رفتاری شود و حتی پلیس از آنان بهره کشی کند. اینان هیچ اعتمادی به نتیجه این قبیل اعتراض ها نداشتند و از عواقب آن بیمناک بودند. با این وجود با همه این تردیدها مقابله کردیم و توانستیم موافقت همه را به دست آوریم و به این ترتیب قرار بر این شد که در این مبارزه همه زندانیان عادی شرکت کنند. در روز تعیین شده اولین دسته وارد غذا خوری شده و بلا فاصله بادیه ها برگردانده شدند و اجازه ریختن غذا در ظرف ها به خواهران روحانی داده نشد. آن ها در تقسیم سهمیه اصرار داشتند. بکش واکشی با بادیه ها جریان پیدا کرده بود. خیلی از بادیه ها بر زمین افتاد و هیچکس "سوپ" را نخورد. وقتی که دسته دوم هم همین کار را کرد، مدیریت متوجه شد که این دفعه حرکتی سازمان دهی



## صلح مسلح

آیا دوران صلح مسلح در سطح جهانی فرار رسیده است. آیا این دوران از چند دهه گذشته شروع شده است و یا این دورانی جدید در روابط بین‌المللی است؟... این سئوالی که امروز هر چه بیشتر روبروی بشریت قرار گرفته است. صلح مسلح معمولاً به دورانی گفته می‌شود که ما در شرایط صلح قبل از جنگ به سر می‌بریم و زمان صلح استفاده از فرصتی زمانی است برای مسلح شدن بیشتر و تکامل نیروی‌های نظامی برای جنگی که در پیش است. این اصطلاح عمدتاً در جنگ جهانی اول وارد ادبیات جهانی شد و بعداً همین تعادل نظامی در بعد از جنگ دوم

جهانی به نام "جنگ سرد" خوانده می‌شد. البته "صلح مسلح" و "جنگ سرد" مفهوم کاملاً یکسانی نیستند و دارای تفاوت‌هایی هستند که بررسی آن در حوصله این نوشته نیست. امروز برای بسیاری از محققین اجتماعی می‌گویند از دو دهه پیش که عروج قدرت‌های نوظهور اقتصادی و رشد تشنجات بین‌المللی و جنگ‌های نیابتی شروع شد، دوره صلح مسلح هم فرار رسید. تا به حال جنگ قدرت‌های بزرگ بصورت نیابتی انجام گرفته و هر روزه تشنجات بین‌المللی بیشتر و بیشتر می‌شود. فروپاشی شوروی فرصت نادری برای آمریکا بحساب

می‌آمد که بتواند ابر قدرت مطلقه جهان را در ید خود حفظ کرده و به گریز تازی بدون هیچ‌گونه مقاومت قدرت‌های بزرگ ادامه داده و تمامی مناطق دیگر جهان را تحت نفوذ خود در آورد. همانطور که آمریکا با جنگ سرد و جنگ ستارگان و تحمیل رقابت تسلیحاتی، قدرت اقتصادی و نظامی اکثر قدرت‌های رقیب را به عقب نشینی وادار کرد. صنایع اسلحه‌سازی را به یکی از پر درآمدترین صنایع جهان امپریالیستی رشد داد. از قبل این صنایع و در جهت گسترش بازارهای فروش صنایع نظامی از جمله سلاح‌های ریز و درشت و تدارکات و لوجستیک،

## نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

### بخش دوازدهم

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین از آن سخن رفت، موسولینی هرآنچه و هرآنکه را نزدیک و یا در خدمت حکومت نوپای استبدادی‌اش نبود غیرقانونی شمرد و انبوه مبارزین را پی‌گیری و زندانی کرد، هرچند که پیش از این نیز دسته‌های ضربتی او به آزار و ضرب و شتم و شکنجه‌گران‌دیشان، به ویژه

کمونیست‌ها، می‌پرداختند.

### برنامه اقتصادی موسولینی

در آغاز این استبدادِ عریان در سال ۱۹۲۲، او برنامه روشنی درباره اقتصاد نداشت و با مشکل بزرگی، بیش از هرچیز، چون بی‌ارزش شدن پول ایتالیا رو به رو گشت. ریشه این بحران که در جنگ یکم جهانی بود که پس از آن با تنش‌ها و مبارزات کارگران و کشاورزان و دیگر لایه‌های اجتماعی مردم همراه شد. با آغاز دوباره تولید، کمبود مواد اولیه و نسبت رابطه آن با درخواست نیازهای بسیار عینی مردم همگون نبود و یکمین نشان بحران،

افزایش بهای اجناس تولیدی، ازدیاد بیکاری، کاهش دستمزدها و عدم سرمایه‌گذاری و ندادن وام از سوی کشورهای دیگر به ایتالیا و بی‌اعتباری دولت بود.

در ۱۸ آگوست ۱۹۲۶ موسولینی با یک سخنرانی در شهر پزارو (Pesaro) به ابزار تبلیغاتی مؤثری دست زد و گفت: «لیره ما که نشان ملی را نمایندگی می‌کند، بیان ثروت ما، حاصل زحمات ما، کوشش ما، قربانی دادن ما، اشک‌های ما و خون ماست که بایستی از آن دفاع کرد و دفاع خواهیم کرد». در آن زمان ۱۵۳ لیره ایتالیا یک استرلینگ ارزش داشت و

## خاطرات ترزا نوچه

سیاسی‌های "زندان روکت"  
"ترزا" به دنباله خاطراتش این‌گونه حکایت می‌کند: "متوجه شدم اسم رفیقی را که نمی‌شناختم "میشل" است. به زودی پی بردم، زندانیان سیاسی از او حذر می‌کنند. مایل بودم بدانم چرا. یکی از رفقا گفت: "او یک بورژوا است". اما در گروه ما خیلی‌ها هم بودند که بورژوا بودند. یکی دیگر به من گفت: او از مردان زیاد خوشش می‌آید. در حالی که در "روکت" همه زن بودیم. بنا

براین چه علتی داشت که همه از او دوری می‌کردند؟ در حقیقت "میشل" بیش از این که بورژوا و بیش از حد شیفته مردان باشد، تابع هیچ نظامی نبود و از هر نوع تشریفاتی گریزان بود، مضافاً این که او خودش را به خاطر قضاوت دیگران محدود نمی‌کرد. او با خانواده اش قطع رابطه کرده بود، به خصوص با پدرش که یک مقاطعه‌کار بزرگ حمل و نقل و طرفدار دولت بود. مادر و برادرش به دور از چشم پدر چیزهایی برای او به زندان

می‌آوردند. وقتی که همدیگر را شناختیم او احتیاج به یک خمیردندان داشت، اما پول خرید آن را نداشت. به او پول دادم، در عوض او وقتی که مشکل مرا در رابطه با نداشتن یک پیراهن خواب فهمید، از مادرش خواست که یکی از پیراهن خواب‌هایش را بیاورد. با وجود کنترلی که پدرش بر روی دخل و خرج خانه داشت، اما در منزل او این قبیل چیزها همیشه پیدا می‌شد. به این ترتیب از "میشل" یک لباس خواب

## با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگان‌شان می‌باشد.



آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:  
[ranjbaran.org@gmail.com](mailto:ranjbaran.org@gmail.com)

آدرس غرفه حزب در اینترنت:  
[www.ranjbaran.org](http://www.ranjbaran.org)